

بُن مایه‌های فرهنگ مردم گیلان

## خوش باشد

رسم میهمانی و میزبانی در گیلان

محمد بشرا

«درویش گیلانی»

شاعر . نویسنده . محقق گیلانی

### چکیده

خور و خواب مقدم داشتن، از جمله صفت‌های برجسته‌ی گیلانیان در میهمان‌نوازی است. گاه تفأل زدن از طبیعت اطراف، برای پیش‌بینی آمدن میهمان و آماده‌سازی همه چیز برای رفاه و آسایش او، از جمله آداب است که با خوش‌باشی آغاز و با بدرقه‌ای جانانه دنبال می‌شده است.

بنا بر شهادت تاریخ، از ویژگی‌های چشم‌گیری برخوردار بوده است. تا چند روزی از مسافر پذیرایی کردن و از نام و سرزمینش پرسیدن، بازگذاشتن در خانه‌ها برای ورود به هر هنگام، مسافر از گرد راه رسیده، اصرار و پای فشاری در فرود آمدن میهمان، خوش‌باشی‌های گرم و صمیمی و جای ویژه‌ای برای میهمان در سرای فراهم آوردن و او را بر خود در بهره‌مندی از امن و آسایش و

و ایرانی برده‌اند، نیکوترین صفت ستودنی مردم این سرزمین را پس از راستی و راست‌گویی، اکرام از میهمان دانسته‌اند. این، نه صفتی اکتسابی از دین و آیین خاص است، بلکه در اساطیر پیشینه‌دار این سرزمین، پیوسته میهمان‌داری و میهمان‌نوازی و پذیرایی از میهمانان از راه رسیده، گرچه ناآشنا و از قبیله‌ای دیگر بوده باشند، مورد تمجید و تأیید خاص است. در این میان، سرزمین گیلان

ایرانیان پاک نژاد و اصیل، در میهمان‌نوازی و اکرام از آنان که به باور دینی‌شان، برکت به‌همراه می‌آورند و میزبان را به مبارکی و حضور خویش، خوش‌دل می‌کنند و بر رونق زندگی مادی و معنوی‌اش می‌افزایند، گاه راه مبالغه می‌پیمایند. تاریخ سرزمین ما، نه در نوشته‌های ایرانیان، بلکه همه‌ی آنانی که به این سرزمین پر از شگفتی سفر کرده‌اند و در سفر نامه‌هایشان نامی از ایران



هم دارند، این صفت میهمان‌نوازی، بسی قابل تمجید و شایان تقدیر است. گرچه چینی‌ها در مراعات ادب و احترام نسبت به میهمان، معروف هستند، اگر جهانیان، ایرانیان را آن چنان که بایست می‌شناختند، مسلماً آنان را در صفت میهمان‌نوازی بر چینی‌ها ترجیح می‌دادند؛ زیرا که ایرانیان برای ملاقات با میهمان، برنامه‌ی ویژه‌ای دارند و به هر کسی به اندازه‌ی لیاقت و شخصیت او احترام می‌گذارند.<sup>۱</sup>

#### ایرانیان در میهمان‌نوازی بی‌نظیرند.<sup>۲</sup>

هیچ مردمی در عالم، بهتر از ایرانیان با انواع و اقسام نزاکت و ادب و رسم میهمان‌نوازی از غریبه‌ها در خانه‌ی خود، آشنایی ندارند.<sup>۳</sup>

در شهرهای ایران، من به نسبت زیاد، بر اثر میهمان‌نوازی میزبانان خود، محدود بودم، آن‌ها تقریباً، آشنایان مرا انتخاب می‌کردند، تا من با چه اشخاصی مراوده داشته باشم.<sup>۴</sup>

و این کمال میهمان‌نوازی در حق کسی است که در خانه‌ای به‌عنوان میهمان فرود می‌آید. تا این حد مورد توجه و مرحمت و اکرام میزبان قرار می‌گیرد؛ تا با افراد نام‌آور و خوش‌نام مراوده داشته باشد.

**پیتر و دلاواله** (سده‌ی هفدهم میلادی)، زمانی که به ایران می‌آمد در کوهستان پر برف غرب ایران، شبانگاه به‌اتفاق همسرش در منطقه‌ی **کرنه** به دیدار زن متعینی به‌نام خانم سلطان می‌رود و با چنان میهمان‌نوازی گرمی روبه‌رو می‌شود که میزبانان کرد اجازه نمی‌دهند میهمانان شام نخورده خانه‌شان را ترک کنند. وی در این باره می‌نویسد: **می‌خواستیم هر چه زودتر از آنان وداع کنیم زیرا دیروقت بود. ولی تا موقعی که پلو و سایر خوراکی‌ها سر سفره چیده نشد، نگذاشتند ما بیرون بیایم.**<sup>۵</sup> چه زیباست، برگ برگ این تاریخ درخشان و افتخارآفرین را از دوردست زمان‌های از دست‌رفته یافت

ایرانیان پاک‌نژاد و دست و دلباز، از دیرگاه به داشتن صفت میهمان‌نوازی شهره بوده‌اند. آن‌چه جهانگردان و پژوهندگان آشنا و بیگانه درباره‌ی میهمان‌نوازی ایرانیان نوشته‌اند، سندهای متفرق و شگفتی‌آفرینی است که در بیان این صفت برجسته‌ی ایرانیان، اتفاق نظر دارد، گویی همه از نوشته‌های هم، رج زده‌اند. درحالی که این تکرار دیرسال پسندیده، نشانگر پایداری و فزونی گرفتن و دست به دست شدن هنر میهمان‌نوازی، در نژاد پاک ایرانیان است.

بی‌گمان نسل‌های ساکنان سرفراز سرزمین ایران، در میهمان‌نوازی، فزون‌تر و برتر از هر چیزی به لذت هم‌نشینی، معاشرت، دوست‌یابی و کمال اخلاقی توجه داشته و دارند. خوش باشد آن‌که اندک ماحضری در سفره دارد، هیچ‌گاه از دعوت به هم‌خوانی آن‌که بر سفره‌ای پر از خوردنی‌های لذیذ و نوشیدنی‌های گوارا نشسته‌است، کمتر نیست. زیرا که هر دو، دوستدار نفس همدلی و همراهی‌ای هستند که در هم‌کاسه و هم‌سفره و هم‌لقمه بودن فراهم می‌آید، نه لذت تا سرحد به سیری خوردن و در کنار سفره از زیاده‌خوری به خواب (مرگ) فرورفتن.

به گواه تاریخ، سفیران، جهانگردان و گردشگران خارجی که در گذشته، به طور رسمی به ایران می‌آمدند، هنگامی که به محدوده‌ی شهرهای کشور پهناورمان می‌رسیدند، در پشتیبانی حکام و بزرگان و در حقیقت میهمان سفره‌ی شاه بوده‌اند و از آنان به‌طور رسمی استقبال می‌شد و نیازمندی‌های سفرشان، از علوفه‌ی اسبان سواری و چهارپایان بارکش، تا خورد و خوراک خود و هیأت همراه‌شان فراهم می‌شد. اما همین سفیران و جهانگردان و گردشگران میهمان شاه، پیش از ورود به شهرهای بزرگ و دیدار با حکام و والیان و دست‌نشانندگان حکومت، بر سفره‌ی ساده و درویشانه‌ی روستاییان و افراد ایل و مردم عادی که نشستند، از میهمان‌نوازی بی‌حد و حصرشان، صمیمانه تعریف و تمجید کرده‌اند: **میهمان‌نوازی ایرانی در حد کمال است و معروفیت جهانی دارد. در کشوری که هیچ‌گونه میهمان‌خانه و مسافر‌خانه‌ای وجود ندارد و کاروان‌سراهای بین راه هم، فاصله‌ی زیادی از**

۱. هاتری رنه، دالمانی، از خراسان تا بختیاری، ترجمه‌ی فره‌وشی، ص ۳۳۵.

۲. سرهنگ گاسپار دروویل، سفرنامه‌ی دروویل، ترجمه‌ی جواد مجبی،

۳. هنری پاتینجر، مسافرت سند و بلوچستان، ترجمه‌ی شاپور گودرزی، ص ۲۴۳

۴. ادوارد برون، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه‌ی ذبیح اله منصور، ص ۱۸۷

۵. سفرنامه‌ی پیتر و دلاواله، قسمت مربوط به ایران، ترجمه‌ی دکتر شجاع‌الدین شفا، ص ۱۳



داشتنی میسر بود که در آن هر غله‌ای به عمل می‌آمد و دام و دَد به‌وفور پرورش می‌یافت و مردمش غیور و کارآمد بودند. اما روش پذیرایی از میهمانان در گیلان، ویژه‌ی خود آنان بود. اینان، زوین محبت و رأفت را نیز به مهارت زوین‌های دل‌دوز و نفس‌گیر میدان‌های جنگ، به استادی رها می‌کردند و بر هدف می‌نشانند و بر ویژگی‌های نظیر خاک دامن‌گیر خود می‌افزودند. **ما را در گیلان رسمی است خوب: چون میهمانی را به‌خوان برند، خوان بنهند و مهمان خدای و پیوستگان او، از آن‌جا بروند. مگر یک کس از دور بایستد، از بهر کاسه نهادن، تا میهمانان چنان‌چه خواهند، نان بخورند. آنگه، میزبان پیش آید.**<sup>۸</sup>

این رسم دیرینه سال، تا این اواخر نیز در بعضی از نقاط گیلان برقرار بود. چنان‌که تنی چند از محققان و نویسندگان، حدود شصت - هفتاد سال پیش، خود در لاهیجان شاهد آن بوده‌اند.<sup>۹</sup> در فرهنگ مردم گیلان، با میهمان غذا خوردن و با جمعی بر سفره نشستن، مایه از لذت گروهی و شادمانه خوردن دارد و این خصلتی فراگیر و قدیمی است که هنوز در بین گیلکان استوار مانده است. **هیچ چیز برای ایرانی غم‌انگیزتر از آن نیست که ناگزیر باشد تا غذای خود را در تنهایی بخورد. حتی در طبقات کم درآمد هم این مطلب مصداق دارد!** و خوش‌باشدهای گیلانی، از کنار سفره به فراخواندن هم‌لقمه شدن با دیگران، از این ویژگی اخلاقی پسندیده سرچشمه گرفته است.

تا چندی پیش هر غریبه‌ای که شب در آبادی‌های دیلمان می‌ماند و زمان سفر به سرزمین خویش را به دلایل گوناگون از دست می‌داد، میهمان مردم این دیار بود. بی‌هیچ دغدغه‌ای، از هر دری که باز بود به درون می‌رفت و شب را به سر می‌آورد!<sup>۱۰</sup> بی‌گمان این به سبب اضطراری بوده است که هنوز هم در سراسر آبادی‌های کوهستانی گیلان، بر اثر نبودن مکانی عمومی برای سکونت مسافران، وجود دارد. از این روی مردمان کوه‌نشین، خود این ضرورت را دریافته بودند و غریبان را بنا بر میل آنان، در هر خانه‌ای که انتخاب می‌کردند، می‌پذیرفتند و چون میهمانی ارجمند پذیرایی می‌کردند.

و بدان دل بست و سرفراز بود. زیرا نقشی کهن از فرهنگ سرزمین ما را با خود دارد.

گیلانیان در سرزمین سخت‌گذر و وهمناک و بیماری‌خیز که رعب دلاوران در پس هر درخت و صخره و تپه کمین کرده‌اش، دل و پشت دلاوران تهمتن را می‌لرزاند، در پذیرایی از میهمان، شهره‌ی آفاق و سرآمد هم‌میهمان خویش بوده‌اند. در این سوی البرز سرفراز و در این باریکه‌ی خاک دامن‌گسترده تا کرانه‌های جنوبی دریای خزر که کوهستان‌هایش غرق جنگل‌های انبوه بود، شهرهای بزرگ و کوچک نزدیک به هم، روستاهای آباد و آزاد و پرنعمت فراوان داشت، اما به گمان فلات‌نشینان (عراقاتی)، جلگه‌ی گیلان مرگ‌خیز و آب و هوایش، گاه در کام مسافران ناگوار بود و ساکنان زوین‌افکن و دلاوری داشت که پیوسته با هم در جدالی خون‌خواهانه بودند. این آزادگان دلیر و جنگنده، شاید به سبب آگاهی از چند و چون طبیعت بوم و بر خویش، مردمانی میهمان‌نواز و میهمان‌پذیر و میهمان‌خواه بوده‌اند. بی‌گمان این دست و دل‌بازی در برابر میهمانان آشنا و بیگانه، ریشه در خودکفایی و وفور نعمت و روح بلند و آزاد اندیشی و گذشت ایشان داشت. بدان حد که، بی‌مدد زور و نیزه و شمشیر، تسلیم عقاید پناه‌جویان و میهمانان سرزمین خویش شدند و دین اسلام را به تبلیغ میهمانان‌شان پذیرفتند و به وحدانیت پروردگار و رسالت پیامبر آخرین، حضرت محمد(ص) و ولایت اولاد و احفاد پاکش اقرار کردند و مسلمان و از آن پس شیعه‌ی حضرت علی بن ابیطالب(ع) و اولادان معصومش شدند و سال‌های سال در سرزمین خویش خودکفا و نیمه مستقل و آزاده زیستند و کمتر تن به ذلت و زبونی و ناچاری دادند. آنان میهمان‌نوازی را با آزادگی و بلند نظری در آمیختند و ردپای ارزنده‌ای از خود برجای نهادند. رسم دیلمیان این بود که سه روز از میهمان بدون آن‌که از کار و حال و روز او پرسند پذیرایی می‌کردند.<sup>۶</sup> در حالی که در سراسر دیلم، هیچ‌کس بی‌روزی نبود<sup>۷</sup> و این بی‌روزی نبودن در سایه‌ی بازوان توانا، همت والا و آزادگی و استقلال خواهی مردم این سرزمین مستعد و زیبا و دوست

۸. قابوس‌بن وشمگیر، قابوس‌نامه به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی

۹. کریم کشاورز، گیلان / ص ۱۴۰ / انتشارات فرانکلین / تهران / ۱۳۴۷

۱۰. ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ترجمه‌ی کیکاووس بن جهانداری، ص ۹۷

۱۱. اردشیر کاظمی، دیلمان در گذرگاه تاریخ، ص ۲۴۲

۶. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان تصحیح عباس اقبال

۷. منبع پیشین



## خوش باشد *xuš bāšəd*

عبارت خوش باشد فراخوان دیگران برای غذا خوردن، بر سر یک سفره است، یعنی بفرمایید و با صرف غذا درکنار هم، خوش باشیم. مخاطب اگر تمایلی به غذا خوردن داشته باشد بی‌تعارفی خسته کننده می‌نشیند و لقمه‌ای چند می‌خورد و اگر تمایل نداشته باشد، در پاسخ می‌گوید: حلال جان! پوست و گوشت بشود، گوارای وجود، خداوند برکت بدهد<sup>۱۲</sup> و می‌گذرد. از این روی، خوش باشد گفتن<sup>۱۳</sup> به معنی فراخوان و تعارف و دعوت کردن به صرف غذا و میهمانی است و آن کس که چنین می‌کند به‌عنوان شخصی دست و دل‌باز و میهمان‌نواز و بخشنده معرفی می‌شود و آن کس که چنان نمی‌کند و خوش باشد خشک و خالی نمی‌زند<sup>۱۴</sup> به‌عنوان شخص ممسک و بخیل، انگشت‌نما می‌شود<sup>۱۵</sup> و درباره‌اش می‌گویند: هنگام خوردن با کسی آشنا نیست<sup>۱۶</sup> و رسم میهمان‌نوازی و خوش‌باشدگویی نمی‌داند، زیرا که رسم فراخوانی به میهمانی، از خصوصیات جبلی گیلکان است و هیچ‌گاه از آمد و نیامدش نمی‌هراسند.<sup>۱۷</sup> در گیلان، مردم بعضی از روستاها یا شهرها، به خوش‌باشد گفتن خشک و خالی و بی‌پشتوانه و میهمان‌گریزی نام‌آور شده‌اند. آنان را بدین صفت که از میهمان تازه وارد زمان رفتنش را می‌پرسند، شهره دانسته‌اند. پرسش **کی آمده‌ای و کی خواهی رفت**<sup>۱۸</sup> برای میهمان تازه از راه رسیده شک‌برانگیز و آزاردهنده است. به‌ویژه در تعارف‌های اولیه، پرسش از چه موقع بازگشتن میهمان را مردم گیلان ناپسند و نادرست می‌دانند. کی آمده‌ای هم چندان دل‌پسند و معقول نیست، زیرا اگر میهمان مدتی پیش آمده باشد و سری به آشنای پرسنده نزده باشد، بی‌گمان جای گله برای میزبان باقی

گذاشته است که: **ای والله، این همه مدت در شهر ما بوده‌ای و سری به ما نزده‌ای؟ اما کی خواهی رفت** را تذکری به میهمان می‌دانند که بهتر است هر چه زودتر **رحمت** با همه‌ی عزیز بودن را، پیش از آن‌که میزبان از سنگینی سایه‌ی وجود مبارکش به **رحمت** افتد، کم کند. می‌گویند: در بعضی از نقاط گیلان نیز عادت به میهمان میهمان شدن دارند و به‌جای آن‌که میهمان را به خانه‌ی خود دعوت کنند در حریم وثاق خود، با او برای رفتن به خانه‌اش همداستان می‌شوند و به جای پای فشاری برای کشیدن میهمان به حریم خود و پذیرایی از او، با پذیرش دعوتش او را از محدوده‌ی منزلگاه خود دور می‌کنند<sup>۱۹</sup>. به هر صورت، در بسیاری از نقاط مختلف استان گیلان، این صفات ناپسند را به‌هم نسبت می‌دهند و یکدیگر را به داشتن چنان ضعف‌های اخلاقی متهم می‌کنند، اما وجود این مطالبه‌ها و تمثیل‌ها، خود گواه بر خصلت اصیل میهمان‌نوازی در نهاد مردم این سامان مسافر‌خیز است که سعی دارند با گفتن چنین مثال‌هایی همدیگر را به اکرام و احترام به میهمان، تحریص و تشویق کنند.

گیلان سرزمینی زیبا و دوست‌داشتنی و دارای مشخصه‌های گردشگری متفاوت و مناظر دیدنی فراوان در حاشیه‌ی جنوبی دریا خزر، جنگل‌ها و کوهپایه‌ها و نقاط کوهستانی البرز است. در این باریکه خاک محدود به دریا، جنگل، کوهستان و طبیعت، چنان در هر چهار فصل، زیبا و دیدنی و دل‌فریب است که در هر هنگام سال، می‌توان از زیبایی‌های دلربا و سخاوتمندانه و چشم‌اندازهای متغیرش کمال بهره را برد. ازین روی در سراسر سال، گیلانی‌جماعت، تنی چند از آشنایان و نزدیکان و دوستان را که به شوق پیوستن به جلوه‌های طبیعت به گیلان آمده‌اند، به عنوان میهمان خوانده یا ناخوانده<sup>۲۰</sup> پذیرایی می‌کند و هیچ‌گاه نیز خم بر ابرو نمی‌آورد. از این روی از

۱۲. حلاله‌جان *halāl.ə jān* / پوست بیه گوشت *pust bəbə gušt*

۱۳. (با میهمان شدن شما بخوان ما لحظه‌هایی از عمرمان در معاشرتتان به‌خوشی بگذرد/صرف غذا بر ما خوش باشد)

۱۴. خوشکه خوش باشد نزنه *xuš.ə xuš bāš.əd nə.zəne*

۱۵. تنها خوره *tənḥā xor.ə* تنهایی غذا می‌خورد/ناخون خوشکه *nāxun xuškə* ناخن خشک و خسیس است/ و ...

۱۶. خوردنه وختا هیکسا نشناسه *xurdən.ə voxt.a hik-kəs-a našnas.ə* یا خوردنه وختا آشنایی نیه؟ *xurdəna voxta āšnāyi niyə*

۱۷. ملا نصرالدین در کنار دشت غذا می‌خورد که سواری رسید. ملا گفت بفرما، سوار خسته و گرسنه پیاده شد و به نزد ملا که هم‌چنان دل‌گرم خوردن بود آمد و گفت: میخ‌طوبله‌ی اسبم را کجا بگویم؟ ملا گفت: بر سر زبان هرزه‌گرم که تعارف بیهوده کرده است!

۱۸. ...چی‌ها را بیش‌تر به این صنعت موصوف می‌دارند و این گونه تعارف (خوش باشد) به ... چی خوش باشد (تارف) *tārof* نام‌آور شده است (اکن بامویی؟ اکن خایی بیشی؟ *aken bamō. ? (yi aken xayī biši*

۱۹. نا... و گل...، دو روستا در کوهستان رودبار زیتون گیلان است. نا ... در فرودست و گل ... در فرا‌دست است. گویند دو نفر از اهالی این دو روستا، هم سفر شدند تا از رودبار به روستاهای خود بروند. چون به روستای نا رسیدند، گل ... ی از سر خوش باشد به (نا...) گفت، بیا و منی بر من بگذار و به عنوان میهمان به خانه‌ی من بیا و چشم دلم را روشن کن. (نا...) بی‌آنکه تعارفی کند و دوستش را به وثاق خود بخواند، به او گفت: تو همین جا بایست تا من بروم و به اهل و عیال خبر بدهم که به میهمانی خانه تو می‌آیم! ازین روی در فرهنگ مردم رودبار (نا...) تارف *(nāš.i tārof)* زیان زد خاص و عام است.

۲۰. سرفوتورک میمان *sər futurk meymān*. میهمان ناخوانده، میهمانی که بدون خبر از راه می‌رسد. و در عرف مردم گیلان باید به پذیرایی ماحضر قانع باشد. باور دارند چنین میهمانی سهم صاحب‌خانه را می‌خورد. سرفوتورک میمان، صایخانه (خانخا) ساما خوره *s.f.meymān sab.xan. (xān.xā) sam.a xurye*. این گونه میهمانان را گاهی ناخبر میمان *na xəbər meymān* میهمان بی‌خبر آمده می‌نامیدند و خر صاحبخانه (میزبان) می‌دانستند.



را برای داشته‌اند. زمانی این رخت افکنندگان، مهاجرانی بوده‌اند که در پی کار، فصلی از سال را در کشت‌گاه‌ها و برنج‌زارها و سواحل منطقه، دل به کشت و کار و صید ماهی بسته‌اند و از نعمت بی‌دریغ فراهم آمده در این سرزمین، بهره‌جسته‌اند. این گونه مهاجرت‌های فصلی، گاه بی‌آن‌که ریشه در بیرون و سرزمین همسایگان گیلان داشته باشد، در فصل سرد سال از مناطق کوهستانی، به سوی جلگه‌های گیلان جریان داشته است و مردان کوهستان که در پاییز سرد و زمستان سخت می‌باید پاگیر برف و یخ کوهستان شوند و بی‌کار در منطقه باقی بمانند، با تکیه بر هنرهای گوناگون و بازوی توانای خود، پای مهاجرت در راه می‌نهادند و در جلگه‌ی گیلان و بخشی از مازندران، میهمان فصلی گیلکانی می‌شدند که نیاز به نیروی کار برای شخم زمین‌ها، چیدن محصول‌ها، هرس باغ‌ها و یا دستان هنرمند و کاری آنان برای نجاری و نمدمالی و مانند آن داشتند. این مهاجرت از کوهستان اشکور رودسر به سوی لنگرود و رودسر، تنکابن، چالوس و نوشهر، از ماسوله به سوی فومن و صومعه‌سرا و رشت و ... بوده. امروز بسیاری از گالشان ناحیه‌ی کوهستانی اشکور و ماسوله را می‌توان دید که همانند گیلکان مناطق پست کناره‌ای، دل از کوهستان سخت‌گذر و کم‌بازده کنده‌اند و ساکن جلگه‌ی حاصل‌خیز گیلان شده‌اند. در تالش و آستارا و دیلمان هم مردم این مناطق به‌ویژه ساکنان کوهستان، در فصل سرد سال چنین مهاجرت‌های محدودی را به سوی جلگه‌ی گیلان داشته‌اند. این مهاجران خودی، در بسیاری موارد در خانه‌های کارفرمایان خود ساکن و میهمان بوده‌اند و از برکت بازوی توانای خود، بخشی از هزینه‌های مسکن و خورد و خوراک خود را بی‌آن‌که جدا از کارفرما زندگی کنند، با کار کردن می‌پرداختند. به سخنی دیگر، مسکن و غذا بخشی از دست‌مزدشان بود که در قراردادهای فصلی با کارفرما، منظور می‌شد. پخت‌وپز و فراهم کردن غذا با کدبانوی خانه بود، اگر هم کسانی بودند که خود جای مستقلی داشتند و یا به اشتراک یکدیگر خوراک و مسکنی جدا فراهم می‌کردند، دست‌مزدشان بیشتر از کسانی بود که با کارفرمایان خود زندگی می‌کردند.

میهمانان فصلی، گاه دام‌انبازان گیلکان بودند که

دیرباز بخش یا اتاقی از خانه برای پذیرایی به طور مجزا، مرتب و منظم و تمیز نگه‌داشته می‌شد تا میهمان در آن به‌دور از هیاهوی اهل و عیال و کودکان میزبان، بیاساید و به‌درستی از او پذیرایی شود (هر چیز زکاتی دارد و زکات خانه، اتاق میهمان خانه است).<sup>۲۱</sup> این اتاق، در سرتاسر سال، از ریخت و پاش کودکان و رفت‌وآمدشان به‌دور نگه‌داشته شده و وسایل لازم برای نشستن و راحت بودن میهمان در آن فراهم بوده است و پیوسته بهترین‌های خانه، از قبیل فرش، پرده، و وسایل نشستن و خفتن<sup>۲۲</sup> میهمان، در خانه وجود داشته تا کرامت و عزت و مرحمت میزبان، نسبت به میهمان، در حد اعلا نشان داده شود. این گواه مستندی از پذیرایی میهمان در گیلان بوده، که پیش‌تر از قول عنصرالمعالی آورده شد. زیرا اگر چنین مکان مجزایی در هر خانه برای پذیرایی از میهمان وجود نمی‌داشت، چنان نحوه‌ی خدمتی به‌هیچ‌وجه ممکن نبود. تازه اگر هم در خانه به‌سبب تنگدستی صاحب آن، اتاق مجزایی وجود نمی‌داشت، میزبان سعی می‌کرد که میهمان را در بهترین مکان خانه بر صدر بنشانند و خود در فرودست بنشینند و به حد کمال، پذیرایی و وسایل راحت حبیب خدا را از هر نظر فراهم کند.

فراموش نکنیم، استان گیلان از دیرباز به سبب وضع اقلیمی خاصی که داشته، سرزمینی امن برای کسانی بود که به سبب‌های گوناگون از سلطه‌ی ستمگران و نهب و غارت دشمنان، از حیطة‌ی حکومت مرکزی گریزان بودند. مثلاً در زمان گسترش دین زرتشت در ایران، برای مغان که روحانیان کهن آیین ایران بودند، پس از آن برای علویان، که با سلطه‌ی حکومت جور زمان مبارزه می‌کردند و در دوره‌های مختلف تاریخی، پناه‌آوردن ناراضیان از حکومت مرکزی، به سرزمین گیلان، به‌ویژه کوهستان‌ها و جنگل‌های انبوه‌اش، تکرار شده است و پیوسته اینان یا در کنار مردم این خطه‌ی به‌دور از دسترس و دلاورخیز، به برادری زیسته‌اند و یا به‌مرور زمان بر بخشی از خاکشان تسلط یافته‌اند و سلسله‌های امیران محلی

۲۱. حضرت محمد (ص) نهج‌الفصاحه، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ص ۴۷۸.

۲۲. نخاسه میهمان جا، کو یا؟ کله پوشت! naxas.ə mehman.ə jā.koya kala pušt! کله یا اجاق پخت و پز خانه پیوسته در فرودست اتاق قرار دارد و میهمان ناخواسته هیچ‌گاه آن قدر را ندارد که برصدر نشینند، لاجرم بر فرودست اتاق، یعنی پشت اجاق باید بنشینند که به سبب همه‌ای بودن روش پخت‌وپز در خانه‌های روستایی کبارمش اشکور رودسر در گذشته، در معرض دود اجاق نیز قرار می‌گرفت. تا بی‌وقت و ناخواسته و بی‌دعوت و بدون اطلاع میزبان، به میهمانی نرود.



می‌شوند. این فراخوان‌ها پیوسته در عروسی‌ها که جنبه‌ی عمومی‌تری دارد و دارای جشن‌های فرعی متفاوتی نیز هست، گسترده‌تر است و از هر دو سوی دو خانواده‌ای که با ازدواجی تازه، خویشاوند سببی شده‌اند، صورت می‌گیرد.

سلیقه‌ی گیلکان پیوسته در منظم بودن برگزاری این جشن‌های شلوغ و پر سر و صداست، و به هیچ روی، بی‌نظمی، عدم‌پذیرایی، نرسیدن به مدعوان و بی‌اعتنایی، حتی از سر سهو فراخوانندگان را نمی‌پذیرند. هر خانواده‌ای دوست دارد علاوه بر این‌که جای خود را در مجلس برابر با شأنش به‌دست آورد، مورد احترام و نکوداشت قرار گیرد و از سر توجه پذیرایی شود. درباره‌ی عروسی‌هایی که در آن به‌درستی از دعوت شدگان (داوت بی‌گفتان)<sup>۲۴</sup> پذیرایی نشود، می‌گویند: به عروسی رفته‌م، عروسی نبود، برای نشستن چهار پایه‌ای کوتاه هم پیدا نمی‌شد. برای خوابیدن، متکایی نبود. عروسی خشک، تماشایی خشک و خالی، ظرف خورش پر از استخوان بود. گوشت را نمی‌شد دید<sup>۲۵</sup> از این گونه میهمانی‌ها، پیوسته به صورت بازاری که در آن گاو رخنه کرده باشد،<sup>۲۶</sup> جایگاه بستن خر،<sup>۲۷</sup> سگ صاحبش را نمی‌شناخت،<sup>۲۸</sup> گاو به گاو شاخ نمی‌زد،<sup>۲۹</sup> یاد می‌شود که از بی‌نظمی و بی‌توجهی به مدعوان و بلبشویی و بی‌سر و سامانی آن، حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که در فرهنگ گیلان، تا چه حدی دعوت شدگان، به نظم و ترتیب جشن و میهمانی و

گاو و گوسفند و اسب قاطر گیلکان را در فصل کشت شالی و یا دیگر فصول سال، برای بهره‌دهی بهتر و بیشتر، در علف چرهای کوهستان می‌پروریدند که علاوه بر مشارکت در دام‌ها که تابع مقررات خاصی در گیلان است، مراوده‌های دوستانه و رفت‌وآمدهای صمیمانه باهم برقرار می‌کردند.

جلگه‌نشینان و گیله‌مردان در فصل گرم و کوه‌نشینان غیرتمند در فصل سرد سال، گاه به هر هنگام که نیاز بود، میهمان هم و از خوان نعمت میهمان‌نوازی هم بهره‌مند می‌شدند. همین رفت‌وآمدهای همراه با ره‌آورد و سکونت کردن‌های گاه‌به‌گاه، سبب به وجود آمدن روایت‌های مختلفی از مطایبه‌ها و داستان‌های دل‌نشینی شده‌است که در گذشته، نقل مجالس شب‌نشین گیلکان و دیلمیان بود و امروزه نیز می‌توان آن داستان‌های شیرین و ساده را از زبان سالمندان گیلانی که هنوز دلبسته‌ی فرهنگ ارجمند سرزمین خویش‌اند، شنید و لذت برد، مثلاً آن‌که چگونه میهمان مزاحم را، دک می‌کردند.

براین مجموعه‌ی میهمانی‌ها می‌توان، فراخوانندگان جشن‌های خانوادگی، دید و بازدیدهای نوروزی و گاه‌به‌گاه آشنایان و خویشاوندان، شب‌نشین‌های زمستان و رفت و آمدهای دوستانه و مانند آن را افزود، تا به درک میهمان‌پذیری، میهمان‌داری و میهمان‌نوازی گیلکان پی برد و فرهنگ مردم گیلان را در این میهمانی‌ها جست‌وجو کرد و سلیقه‌ی ساکنان این سرزمین همیشه میهمان‌دار را، در برخورد با میهمان، چه خصوصی و چه عمومی، دریافت.

### میهمانی‌های عمومی

عروسی‌ها، شب‌پاسی‌ها (جشن تولد نوزادان و ختنه‌سوران)، جشن دندان برآوران کودکان (گاز فوروشان)، شب‌نشین‌های عمومی‌تر درون خانواده‌ها و شیلان‌کشی‌ها و اطعام‌ها، از جمله میهمانی‌های همگانی گیلکان در طول ماه و سال و در سوگ و سرور بوده‌است.<sup>۳۳</sup> این میهمانی‌ها به‌طور معمول، به‌ویژه در حوزه‌ی شهرها، با فراخوان قبلی (دعوت) صورت می‌گیرد. میهمانان از قشرهای مختلف اجتماعی و بنابر نوع آشنایی و مراوده‌ای که با میزبان دارند، دعوت

۳۳. ر.ک. نگارنده، سوگواری در گیلان، (آماده‌ی چاپ)

۲۴. davət.bigiftan = مدعوان. داوت گیفتن d.giftan = دعوت گرفتن، در شهرها از اهمیت بیش‌تری برخوردار بود. می‌گفتند: *نطلبیده به خانه‌ی خدا نمی‌رود تا چه رسد به میهمانی و عروسی*. ۲۵. اگر کسی به عروسی برود و زود به خانه باز گردد. از او می‌پرسند: چرا به این زودی بازگشتی مگر عروسی تمام شده‌است؟ وی در پاسخ می‌گوید: *عروسی بوشوم، عروسی نویو / arusi bušom ar. nubu*. به عروسی رفته‌م که عروسی نبود.

- *نیشتنه ره کتل نویو ništānə re katal nu bu* = برای نشستن نیم چهارپایه‌ای کوتاه هم نبود.  
- *خوفتنه ره، موتکا نویو / xuftānə re mutəka nu bu* = برای خوابیدن متکایی وجود نداشت.  
- *خوشکه عروسی، خوشکه تامشا / xuškə arusi xuška tamaša* = عروسی و تماشایی بی‌روح بود.  
- *گمجه قاتوق، پورپوره خاشا / gəməj ə qatəq pur.pur.e xāša* = ظرف خورش پر از استخوان بود.  
- *گوشتا دئن نسا / gušt.a den nə.ša* = گوشت را نمی‌شود دید.

این عبارت‌ها خیر از عدم‌پذیرایی خوب از مدعوان می‌دهد و ضعف پذیرایی میزبان یا صاحب جشن را می‌رساند که سبب شده‌است تا مدعوان زودتر از موعد، مجلس عروسی را ترک کنند (روایت از ولم خشک رود لشت نشانی رشت/ ۱۳۵۳) نظیر همین روایت در روستای مال فجان سیاهکل و علی رود لاهیجان نیز در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ به‌گوش مردم این روستا به‌دست آمده‌است. برای دریافت شرح بیشتر، ر.ک. به کتاب *گیشه بوی* از نگارنده که در مورد عروسی در گیلان نوشته و آماده چاپ است.  
۲۶. *گاب دفته بازار / gāb dəkəft.ə bāzār* = رشت.

۲۷. *خریسته‌گا / xər bəst.ə gā* = محل بستن خران، شلوغ و پر سروصدا و بی‌نظم، رشت.  
۲۸. *سک، خو صاحبنا نشناختی / sək xu sahəbənə nəšnaxti* = رشت.

۲۹. *گاب گابا نزه‌یی / gāb gābā nəzeyi* = کوسا کوسی / kusa kusi = هول هولکی و عباراتی از این دست دلیل بر بی‌سر و سامانی و بی‌نظمی و به‌خودرها شدن جشنی است که انتظار مدعوان را بر نمی‌آورد.



میزبان با دیدن آن‌ها درمی‌یابد که میهمان در راه است و باید آماده باشد. امروزه این آمادگی به سبب وجود فریزر و یخچال در خانه‌ها، در هر زمانی وجود دارد و هر هنگامی که میهمان از راه برسد می‌توان در حد اعتدال از عهده‌ی پذیرایی برآمد، به‌ویژه آن‌که میهمان کم توقع و زودگذر باشد و دعوت به ناهار یا شام میزبان را نپذیرد و قصدش از آمدن، دیدار و باخبر شدن از حال و روز میزبان باشد<sup>۳۸</sup> نه سور خوری و کنگر خوردن و لنگر انداختن.

### نشانی‌های آمدن میهمان

این نشانی‌ها نمایان‌گر ارزش و اهمیت میهمان، در باور مردم این سامان است، که پیوسته در انتظار میهمانی در سرای خود بودند و سعی داشتند که از هر نظر وسایل پذیرایی او را به بهترین وجه ممکن آماده کنند و اکرام لازم را به جای آورند. در حقیقت اکرام میهمان، نوعی احترام به خود است که روزی میهمان خواهیم شد.

اگر در اجاق، هیمه از وسط می‌سوخند و به دو نیمه می‌شد و یکی از دو نیمه به طور عمودی در اجاق قرار می‌گرفت<sup>۳۹</sup> یا در این حالت، قسمت شعله‌ور روی به بالا می‌ماند و می‌سوخند<sup>۴۰</sup> نشانه‌ی در راه بودن میهمان برای اهل خانه بود.

در خانه‌های روستایی غالباً برای پختن غذا و ایجاد گرما، هیزم می‌سوزانیدند و دود حاصل از آن، سقف اتاق و ایوان را از لایه‌های دوده می‌اندود، اگر تکه‌ای از این دوده به خودی خود جدا می‌شد و می‌افتاد،<sup>۴۱</sup> کنده شدن تکه‌ای از گچ سقف،<sup>۴۲</sup> افتادن تراشه‌ای از چوب سقف،<sup>۴۳</sup> سقوط تکه‌ای از گل سقف خانه،<sup>۴۴</sup> افتادن هر چیزی از سقف اتاق بر سفره‌ی غذا،<sup>۴۵</sup> نشانه‌ی فرود آمدن میهمان بود. در اتاق‌هایی که با سوزاندن هیمه و دود گرم می‌شد، در حوالی رف، داربست‌هایی از چوب می‌زدند<sup>۴۶</sup> و پس از

پذیرایی مطلوب از خودشان اهمیت می‌دهند.<sup>۳۰</sup> اگر در میهمانی‌ها مدعوان به‌خوبی مورد توجه و قدرشناسی و احترام میزبانان قرار گیرند، پیوسته با لحنی تشکرآمیز از آنان یاد می‌کنند و درباره‌شان می‌گویند: با خاک و گل می‌رویدند،<sup>۳۱</sup> منتهای عزت و احترام را در حق کسان دعوت شده به‌جای می‌آوردند و آنان را بسیار بزرگ می‌داشتند و اگر مجلس به جز این بود و میزبان جانب احترام و شأن و منزلت میهمان را رعایت نمی‌کرد، با جملات: سروریش نگرفتن<sup>۳۲</sup> و خود را هیچ چیز مدعو حساب نکردن،<sup>۳۳</sup> از آن یاد می‌کنند.

به‌هر صورت در گیلان، میهمان بسیار محترم است، به‌ویژه آن‌که فراخوانده شده باشد و باید در پذیرایی و احترام به او، از هیچ نکته‌ای فرو گذار نکرد و از دل و جان کوشید. گرچه میهمان ناخوانده نیز از احترام خاص خود برخوردار است، اما درباره‌اش می‌گویند: میهمان ناخوانده (به‌ویژه آن‌که بی‌هنگام آمده باشد) سهم غذای میزبان (صاحب‌خانه) را می‌خورد<sup>۳۴</sup> مثلی دیگر در این باره می‌گوید: جای میهمان ناخواسته کجاست؟ پشت اجاق!<sup>۳۵</sup> در حالی که میهمان به گمان گیلکان، روزی خود را به‌همراه می‌آورد<sup>۳۶</sup> و آن برکتی است که خداوند به‌خاطر پذیرایی از میهمان به زندگی میزبان می‌بخشد. بی‌گمان در گذشته‌های دور، که نگهداری خوردنی‌های فاسد شدنی، به‌سبب فراهم نبودن وسایل نگهداشتن آن‌ها، در خانه ممکن نبود و می‌بایست به مجرد ورود میهمان از بازار خریداری و پخته و آماده می‌شد، میهمان ناخوانده‌ی بی‌وقت از راه رسیده، مورد نقد بود، زیرا هرچه را که صاحب‌خانه به‌اندازه‌ی خود و اهل خانه فراهم کرده بود می‌باید صرف پذیرایی می‌کرد. شاید به‌همین دلیل بود که می‌گفتند: میهمان ناخوانده<sup>۳۷</sup> سهم میزبان را می‌خورد. اما از دیرباز، نشانی‌هایی وجود داشت و دارد که

۳۰. در گذشته برای هر یک از میهمانان دعوت شده به عروسی، سهمی از میوه و شیرینی می‌نهادند که اگر نمی‌خورد، می‌توانست با خود به منزل ببرد. این رسم امروزه به هیچ وجه وجود ندارد و عروسی‌ها هر قدر که پر زرق و برق و پر سر و صدا شده‌اند از پذیرایی کمتری برخوردار است/رشت، ۱۳۲۵.

۳۱. به خاک گیل واژختن / bəxākə gil varoxtən = اصطلاحی است برای بیان اعزاز و احترام میزبان نسبت به میهمانان/رشت.

۳۲. هیکسا سره ریش نیگفتن / hik.kəsa sərə riš nigiftən = برای کسی برابر با شأن‌اش احترام قائل نشدن و به روایتی بی‌اعتنایی کردن/رشت.

۳۳. خوشانامه هیچی حساب نوکو دیدی / xušan a mehič čī hisāb nu kudidi = گاه بر عکس و بالحن و کلمات شرم‌آوری هم گفته می‌شود که نشان از خشم مدعوان از میزبان جشن دارد/رشت.

۳۴. کریم کشاورز، منبع پیشین

۳۵. ادوارد پولاک، منبع پیشین

۳۶. میهمان خو روزی یا، خو امرا آورده / memān xu ruzi.ya xu amra avəre = میهمان روزی‌اش را به همراه می‌آورد. به سبب دست‌تنگی نباید از پذیرایی میهمان هراسید/رشت.

۳۷. کریم کشاورز، منبع پیشین

۳۸. خیراگیر شون / xəbəragir šōn = برای خیر گرفتن از حال خویشان و آشنایان و دوستان، به

زندان رفتن. خیرا گرفتن / xəbərə giften = خبر گرفتن. از حال هم، خبر یافتن و پرس‌وجو کردن/کسی، به خاطر باخبر شدن از وضع کسانی، پرس و جو کردن/رشت.

۳۹. آلیان فومن / چابکسر رودسر و روستاهای هم‌جوار/ ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵. memān bə dəra kuni

۴۰. توسکا محله‌ی قاسم‌آباد رودسر/ ۱۳۵۵، به اجاق در این روستا کلچال / kal.čāl گویند و به معنی چاله‌ای است که در آن آتش افروخته می‌شود. چاله‌ی اجاق.

۴۱. در توشی سیاهکل / بالا محله‌ی پاشاکی لاهیجان/ ۱۳۵۴.

۴۲. در سیمبر صومعه (صوما) / سر/ ۱۳۵۳.

۴۳. مرکیه‌ی ماسال شاندرمن/ ۱۳۵۴.

۴۴. در خسمخ شفت و روستاهای هم‌جوار/ ۱۳۵۳.

۴۵. در ماوردیان صومعه (صوما) / سر/ ۱۳۵۵.

۴۶. در خارک / xārak / در آستانه‌ی اشرفیه/ ۱۳۵۳.



پذیرایی از میهمان.

اگر مرغی بر سر ایوان بیاید و خود را بتکاند و بال بال بزند، باور دارند میهمانی در راه است که سوغات هم به همراه دارد (مرغ بار افشاند، میهمان با دست پر می‌آید)<sup>۶۰</sup> اگر مرغ بر یک پای خود بایستد<sup>۶۱</sup> و در آن حالت سر در زیر پر کند. از ردیف خارج شدن پری از بدن مرغ (عمودی قرار گرفتن‌اش) خبر از آمدن میهمان می‌دهد.<sup>۶۲</sup> سر در گوش هم نهادن مرغان خانگی (نجوا کردن ماکیان)<sup>۶۳</sup> یعنی آن‌که امروز میهمان می‌آید، و در این باره مثل شیرینی وجود دارد:

مرغ اول - صاحبمون امروز مهمون داره!  
مرغ دوم: کیه؟ پول داره یا گدا گشنه‌س

مرغ اول: نمی‌دونم، باید موند و دید  
مرغ دوم: خوبه به صاحبمون خبر بدیم که داره مهمون میاد

مرغ اول: اگر بگیرم سرمونو می‌بره

مرغ دوم: خب، سر تو را می‌بره، چی می‌شه مگه؟!  
مرغ اول: نه، سر تو را می‌بره!

با گفتن این جمله بر سر مرغ دومی نوک می‌زنه و مرغ دومی بهش می‌پره و جنگ شروع می‌شه و دو تا مرغ می‌افتند به‌جان هم. صاحب‌خانه که از در گوشی گفتن مرغان فهمیده که میهمان خواهد رسید. به‌عنوان پیش‌بینی سورات پذیرایی، یکی از آن دو مرغ ستیزه‌جو را می‌گیرد و سر می‌برد تا خورشتی بپزد و سفره را برای میهمان در راه، رنگین‌تر کند.

قارقار کلاغ در حریم خانه،<sup>۶۴</sup> خواندن زاغی، در حالی که بر درخت خانه نشسته است، کلاغ و زاغی (کشکرت) به گمان مردم گیلان، هر دو از پرندگان پیام آورند که اگر سحرگاه بر درخت مقابل خانه بنشینند و آواز بخوانند نشانه‌ی رسیدن خبری است. به ویژه زاغی خبر از آمدن میهمان می‌دهد که به زودی از راه خواهد رسید،<sup>۶۵</sup> زاغی به‌جز آواز معمولی‌اش، گاه‌گویی (کَش، کَش) می‌کند. به باور مردم در این هنگام می‌گویند: گوشه‌ی (کَش) اتاق را آماده کن

۶۰. در آسیاب دیلمان فشتال سیاهکل / مسجد پیش آلبان فومن. نیز رک. به پی‌نویس شماره‌ی (۴۹)

۶۱. در موس بیچاره رودبار زیتون و روستاهای اطراف، ۱۳۵۴.

۶۲. در سراسر گیلان.

۶۳. در فومن، چوبه چوبه /čubə čubə /رشت: بیچ بیچی / pič piči / گوش کونی / guša kuni = زیرگوشی.

۶۴. در آن سر محله‌ی لنگرود و بسیاری از روستاهای این شهرستان، ۱۳۵۳.

۶۵. در کلشجان و آسیاب دیلمان سیاهکل و روستاهای هم‌جوار، ۱۳۵۵. نیز رک. به پی‌نویس شماره (۴۹)

درو خوشه‌های نیمه‌خشک شالی (درزه بچ)<sup>۴۷</sup> را بر این داربست‌ها می‌آویختند تا بر اثر گرمای اجاق و دود حاصله، خشک شود. افتادن خوشه‌ای از شالی ازین داربست به زمین، نشانه‌ی فرود آمدن میهمان بر آن سرای بوده است.<sup>۴۸</sup> اگر هنگام خمیر کردن آرد، تکه‌ای کوچک از خمیر به بیرون از لاوک خمیرگیری پرتاب می‌شد،<sup>۴۹</sup> افتادن لقمه از دست صاحب‌خانه، به این تعبیر که: دست از خوردن بدارید تا میهمان از راه برسد (میهمانی در راه است)،<sup>۵۰</sup> افتادن چند نخ از لیغ (گالی) پوشش بام خانه بر ایوان،<sup>۵۱</sup> رها شدن کفگیر از دست کدبانوی خانه، هنگامی که سرگرم کشیدن غذا برای اهل خانه است، این باور را به دنبال داشت **اندکی درنگ کنید، میهمانی در راه است**.<sup>۵۲</sup>

افتادن بسته‌ی رخت‌خواب خانه،<sup>۵۳</sup> قرار گرفتن تکه‌ای از تفاله، بر سطح چای استکان،<sup>۵۴</sup> نشانه‌ی آمدن میهمان است تفاله‌ی چای را بر می‌دارند و بین انگشت شصت و اشاره می‌گیرند و فشار می‌دهند. اگر سفت باشد میهمان مرد است.<sup>۵۵</sup>

بی‌وقت خواندن خروس، خبر از آمدن میهمان می‌دهد،<sup>۵۶</sup> هم‌چنین خواندن خروس در کنار اتاق و یا روی ایوان.<sup>۵۷</sup> اگر سحرگاهان خروس بر روی ایوان یا جلوی اتاق بخواند، خطاب به او می‌گویند: ای خروس، به خیری بخوان، به خیر محمد (ص) بخوان. اگر خبر خوشی داری، یک بار دیگر هم بخوان. اگر خروس خواند، باور دارند میهمانی در راه است و برای خروس مشت‌ی دانه می‌پاشند،<sup>۵۸</sup> زیرا به باور گیلانیان آمدن میهمان، خبر خوشی است. اگر خروس بال بر هم بکوبد و در کنار اتاق بخواند. گویند: خیر و خوش، ترا سر ببرم و بکنم خورش،<sup>۵۹</sup> البته برای

۴۷. derzə baj = خوشه‌های شالی که درو و در دسته‌های بزرگ بسته شده باشد.

۴۸. در آستانه‌ی اشرفیه و روستاهای هم‌جوار / ۱۳۵۳.

۴۹. در خطبه‌سرای تالش / نیلوی اشکور سفلی رودسر / پشت کلای عمارلوی رودبار / ۱۳۵۴.

۵۰. در بسیاری از روستاهای سیاهکل / ۱۳۵۳.

۵۱. گا / gā / لی / li = لیغ = گالی = لیغ درشت و خشن که به کار پوشش بام خانه‌های روستایی می‌آمد. به خانه‌ای که چنین وضعی داشت **گالپوشی** / gāl. Puši = گالپوشی خانه می‌گفتند.

۵۲. در سیا پیران / فومن / ۱۳۵۴.

۵۳. در حاجی بکنده‌ی خشک‌بیچاره رشت / نام امه ره گویا جی میمان اموره / nanəm ame re / kōya ji mēman amorə = نمی‌دانم برای ما از کجا میهمان می‌آید (در حال آمدن است) و روستاهای پیش‌خان فومن / بیچاره رشت / اسکولک رودبار زیتون / ۱۳۵۳ < ۱۳۵۷.

۵۴. در مانشک آستانه‌ی اشرفیه / کیلیدیر صومعه (صوما) / سرا / ۱۳۵۳.

۵۵. در اشکلک رحیم‌آباد رودسر و روستاهای هم‌جوار / ۱۳۵۴.

۵۶. در کل کوه صومعه (صوما) / سرا / ۱۳۵۳.

۵۷. در اسب راهان سیاهکل و روستاهای هم‌جوار / ۱۳۵۵.

۵۸. محمد بشاره افسانه‌ها و باورداشته‌های مردم شناختی جانوران و گیاهان در گیلان، جلد یک، بخش ماکیان (مرغ‌خوروس).

۵۹. xērə xuštə ra sera binam čakuna, xuruš. = به خیر و خوشی سرت را می‌برم و خورش درست می‌کنم. در کیوتر آبکش چابکسر رودسر / ۱۳۵۴.



میهمانی می‌رسد.<sup>۷۸</sup> شلوغ کردن بچه‌ها در حیاط یا اتاق خانه خبر از آمدن میهمان می‌دهد ( به زودی خانه از وجود تازه واردانی شلوغ خواهد شد).<sup>۷۹</sup> اگر کودکی پس از صرف غذا جارو کند<sup>۸۰</sup> به‌ویژه آن‌که پسر باشد،<sup>۸۱</sup> دو نفر یک اتاق را باهم جارو کنند<sup>۸۲</sup> افتادن ناخودآگاه جارو از دست کدبانو به هنگام رُفت و روب،<sup>۸۳</sup> نشانه‌ی آمدن میهمان است.

### چشم به راه میهمان

ردیف شدن ظرف‌های آب، غذا و یا چای‌خوری بر سر سفره‌ی صبحانه، ناهار و یا شام، خبر از آمدن میهمان می‌دهد و کدبانوی خانه برای آگاهی بیشتر از احتمال رسیدن میهمان، دست بر روی یکایک ظرف‌های در یک ردیف قرار گرفته می‌گذارد و به‌ترتیب کلمات می‌آید و نمی‌آید را تکرار می‌کند. اگر آخرین ظرف با کلمه‌ی **می‌آید** مصادف شود، میهمان در راه است و باید برای پذیرایی آماده شد<sup>۸۴</sup> گاه این فال زدن را برای سفر کرده‌ای که بازگشت‌اش به‌طول انجامیده و یا میهمانی که آمدنش به درازا کشیده است نیز انجام می‌دهند و زمانی هم تنها به گفتن این که: **ظرف‌ها ردیف شده است، میهمان می‌آید**، اکتفاء می‌کنند. این باور هنوز در ذهن بسیاری از مردم گیلان و مازندران زنده است. گاه این تفأل برای نمودن روز آمدن میهمان با کلمات امروز، فردا، انجام می‌شود<sup>۸۵</sup> هم‌چنین باور دارند در صورتی ردیف شدن ظرف‌ها بر سر سفره خبر از آمدن میهمان می‌دهد که تعداد آنها تک باشد (یک، سه، پنج ...)<sup>۸۶</sup> جنیدن بی‌علت ظرف‌ها یا افتادن آن‌ها<sup>۸۷</sup> نیز همین معنی را می‌دهد (در مغازه، خبر از آمدن مشتری می‌دهد)، چون میهمان آمدنش را خبر بدهد و بعد دیر کند، در پاشنه‌ی<sup>۸۸</sup> در اتاقی که در آن برای

که میهمان در راه است.<sup>۶۶</sup> در پاسخ کش کش کردن زاغی، زن کدبانوی خانه، ندا می‌دهد: زاغی، زاغی، خوش‌خبر، کنج اتاق‌های خانه برای رسیدن میهمانان خالی است. قدمشان خیر باشد انشالله.<sup>۶۷</sup> اگر در حوالی خانه کبک آواز بخواند میهمان در راه است.<sup>۶۸</sup>

دعوا کردن گنجشکان در حریم یا بام خانه و سر در پی هم نهادن‌شان خبر از فرود آمدن میهمان و شلوغ شدن خانه از وجودشان می‌دهد.<sup>۶۹</sup> اگر در موقع راندن حیوانی، صوت ویژه‌ی راندن حیوان دیگری را به‌کار ببرند. باور دارند که میهمان در راه است (در مثل، برای راندن سگ بگویند: **پیشت pišt** که لفظ راندن گربه است).<sup>۷۰</sup>

جدا شدن یک تار (خال/xâl) موی سر کدبانوی خانه از دسته‌ی موهای جلوی سر و افتادنش بر روی پیشانی او. اگر تار موی مربوط به نیمه‌ی چپ سر زن باشد، کسی از خویشاوندان خودش به میهمانی می‌آید و اگر مربوط به نیمه‌ی راست سر زن صاحب‌خانه باشد یکی از خویشان شوهرش میهمان خواهد بود.<sup>۷۱</sup> اگر چشم کسی به جایی خیره بماند، گویند چشم به راه میهمان است<sup>۷۲</sup> و خطاب به او می‌گویند: **آهای، شیطان ترا نگهبان (کلفت یا نوکر) خانه‌ی خود کرده است**.<sup>۷۳</sup> اگر ریش صاحب‌خانه بخارد، مردی میهمان خانه می‌شود و اگر سبیلش بخارد، میهمان زن خواهد بود.<sup>۷۴</sup> خارش پشت لب به‌هنگام پهن کردن سفره‌ی غذا، خبر می‌دهد که میهمان در راه است. اندکی دست نگه می‌دارند که شاید میهمان از راه برسد.<sup>۷۵</sup> لرزیدن پلک چشمان (اختلاج) هم، نشانه‌ی آمدن میهمان است.<sup>۷۶</sup> چون پلک چشم راست بلرزد میهمان می‌رسد، یا سفر کرده‌ای از خانواده باز می‌گردد. اگر پلک چشم چپ بلرزد، کسی از خانواده به سفر می‌رود یا میهمان خانواده وداع می‌کند.<sup>۷۷</sup> چون سر دو نفر که با هم سرگرم کاری هستند ناخودآگاه به هم بخورد باور دارند به زودی برایشان

۶۶. در فوشازده لنگرود، کسکرت / kəškərat / خوش‌خبر، / xuš xəbər / کش خالی به kaš xāliyə  
میمنه قدم بالای سر mēmōn.ə qədam bālā.ye sar .  
۶۷. در شهیدان و وبه‌ی عمارلوی رودبار زیتون، رک. به پی‌نویس شماره‌ی /۴۹/  
۶۸. در کماچال لاهیجان، ۱۳۵۵.  
۶۹. در پیش خان فومن و روستاهای اطراف/ ۱۳۵۳.  
۷۰. در بیشتر نقاط جلگه‌ای و کوهستانی غرب گیلان، ۱۳۵۸-۱۳۵۰.  
۷۱. در شهرستان تالش، ۱۳۵۳.  
۷۲. در سوخته کوه آستانه‌ی اشرفیه و فومن، ۱۳۵۳- ۱۳۵۷، و مال فجان سیاهکل، ۱۳۵۴.  
۷۳. اووه‌ی /uhōy/ شیطان‌ترا /šētōn tara/، خو خونه برپا /xu xōnə bar pā/ چگوده /čəgudo .  
۷۴. در گورج اشکور سفلی رحیم آباد و شیر محله‌ی رودسر و سرشکه‌ی لاهیجان، ۱۳۵۳- ۱۳۵۸.  
۷۵. در جورکاسر املش و بیشتر روستاهای منطقه، ۱۳۵۴.  
۷۶. در بیشتر روستاهای شهرستان رودبار زیتون/ ۱۳۵۵ و کُل کوه صومعه (صوما) سرا و روستاهای همجوار، ۱۳۵۳.  
۷۷. در شهر فومن و روستاهای حومه، ۱۳۵۴.

۷۸. در مسجد پیش آلیان فومن، ۱۳۵۳، یک بار دیگر سر خود را به هم می‌زنند، تا اتفاق بدی برایشان نیفتد. و در اجارگاه رودسر، ۱۳۵۲، هر دو نفر به زمین تف می‌کنند و به هم سلام می‌گویند. وگرنه شاخ در می‌آورند، رشت، تف کردن به زمین نشانه‌ی تنفر ازین رویداد و سلام کردن برای رفع کدورت و دلخوری احتمالی از رویداد است.  
۷۹. در آشکلک و دیگر روستاهای رحیم آباد رودسر، ۱۳۵۳- ۱۳۵۷.  
۸۰. در بیشتر نقاط گیلان با اندکی تغییر این باور وجود دارد.  
۸۱. در رشت و روستاهای حومه، ۱۳۴۰.  
۸۲. در سارسر صومعه (صوما) سرا و روستاهای هم‌جوار، ۱۳۵۵.  
۸۳. در کجید سیاهکل و بیشتر روستاهای منطقه، ۱۳۵۵.  
۸۴. در رشت (ayenaye) بابل و بابلسر مازندران (ene - nene).  
۸۵. در فشنکه خمما شهرستان رشت، ایمر و imru، فردا fərda، ۱۳۵۳- ۱۳۵۷.  
۸۶. در سرشکه‌ی لاهیجان و روستاهای همجوار، ۱۳۵۳.  
۸۷. در فشنال سیاهکل و روستاهای اطراف، ۱۳۵۳.  
۸۸. دره کوره dərə korə = پاشنه‌ی در. در گذشته، درها را با لولا به چهارچوب متصل نمی‌کردند. بلکه هر لُت در، در بالا و پایین در قسمتی که می‌باید لولا شود دو زایدی عمودی برجسته داشت که در دو سوراخ گوشه‌های پایینی چهارچوبه‌ی در فرو می‌رفت و در اتاق بر این محور باز و بسته می‌شد. غالباً به دو سوراخ پایینی و بالایی چهارچوبه در، کوره kōrə می‌گفتند. در رشت به شقیقه‌ی طرفین سر (کنار ابرو و نزدیک گوش) هم کوره می‌گویند. سر کوره sərə korə که همان گیجگاه است که به گویش مردم



چون میهمان ناخوانده بیاید و یکی از اهالی خانه بلافاصله جارو بزند. میهمان باید بداند که میزبان از آمدنش راضی نیست و قصد بازگشت کند.<sup>۹۵</sup> ازین روی، جارو کردن در حضور میهمان را، در بسیاری از نقاط گیلان خلاف ادب و نزاکت می‌دانند و بد می‌شمارند. حتی باور دارند، اگر پشت سر میهمان بلافاصله خانه را جارو کنند، سبب تأخیر در بازگشت‌اش می‌شود. در مقابل می‌گویند، اگر به هنگام ورود میهمان به خانه، کارد و تبر و داس تیز به زیر پایش بیفکنند، او بیشتر به خانه‌شان رفت و آمد خواهد کرد.<sup>۹۶</sup>

چون سفره پهن کنند و آماده‌ی خوردن شوند و ناگهان مرد متأهلی از راه برسد یعنی **مادر زنش دوست‌اش دارد**.<sup>۹۷</sup>

اگر پسر عزبی از راه برسد باور دارند، مادر زنش او را دوست خواهد داشت<sup>۹۸</sup> و یا انسانی حلال‌زاده است.

### پذیرایی از میهمان

پذیرایی از میهمان به بهترین وجه ممکن و با غذاهای خوش مزه‌ی محلی صورت می‌گرفت، و هنوز هم می‌گیرد. مگر آن که میهمان بی‌تکلف بدون خبر و سرزده از راه رسیده باشد که در آن صورت، سهم صاحب‌خانه را می‌خورد (هر که بی‌دعوت، به طعامی رود، دزد درون رود و ننگین به در آید)<sup>۹۹</sup> ابتدا با آنچه داشتند از میهمان پذیرایی می‌کردند، آن‌گاه خود می‌خوردند. میهمان را مقدم می‌داشتند، زیرا که آبروی خانواده بود و اگر میهمان ناخوانده پس از صرف غذا می‌رسید سعی می‌کردند او را به طریقی با آوردن میوه و چای مشغول کنند، تا غذای آبرومندی بپزند و اگر بی‌وقت بوده به حاضری قناعت می‌کردند و پوزش می‌طلبیدند.<sup>۱۰۰</sup>

به خانه‌ی کدخدای دهی میهمان بسیار می‌رفت و بنا بر خصلت میهمان‌نوازی گیلکان، هزینه‌ی زندگی‌اش در ماه، بیش از حد می‌شد. از سوی دیگر در گذشته کدخدایان خود دست‌نشانده‌ی اربابان بودند و دست‌بگیرشان دراز ازین روی تمهیدی اندیشید که چگونه میهمانان خوش‌اشتها را به کمتر خوردن بر سفره وا دارد. پسر خود

میهمان پخت و پز کرده‌اند و یا سفره گسترده‌اند، به نیت زودتر از راه رسیدنش کمی نمک می‌ریزند<sup>۹۹</sup> و یا به نام میهمان چند بار می‌خوانند: **تلخی سیر و پیاز که مزه‌ی غذاست، حواله‌ی فلانی شود و او را به سوی خانه‌ی ما بدواند**<sup>۹۰</sup> گاهی هم این مراسم برای زودتر از راه رسیدن هر وعده دهنده‌ای که منتظر او هستند انجام می‌شود، تا زودتر بیاید و همگان را از انتظار برهاند.

گاه میهمان، یا دیدارکننده‌ای به خانه‌ی موردنظر می‌رود و صاحب‌خانه را نمی‌بیند. مدتی به انتظارش می‌نشیند و با فرزندان میزبان صحبت می‌کند و چون عزم رفتن می‌کند پیغام می‌گذارد که **صاحب‌خانه تاب میهمان را نداشت** (من به دیدارت آمدم، اما تو نبود) زمانی که در کوچه یا خیابان، میزبان را می‌بیند، چنین می‌گوید: **صاحب‌خانه تاب میهمان را نداشت**. خانه را از بهر مهمان وا گذاشت و میزبان شرم‌منده از عدم حضورش به وقت آمدن میهمان، پاسخ می‌دهد: **اختیار دارید، خانه‌ی خودتان بود، می‌نشستید، تا من می‌آمدم، شما که رفتید، من به خانه رسیدم**<sup>۹۱</sup> و میهمان پاسخ می‌دهد: **وقت بسیار است انشاءالله، دوباره خدمت خواهم رسید و این نشانه‌ی تعلق خاطر گیلانی به میزبانی است.**

اگر میهمان از راه می‌رسید و بلافاصله جورابش را از پای درمی‌آورد و بر تاقچه‌ی اتاق می‌نهاد، نشانه‌ی اقامت شبانه‌ی او در خانه‌ی میزبان بود.<sup>۹۲</sup> **خانه‌ی تو مثل خانه‌ی خودم است. چند روزی این‌جا خواهیم بود.**

پرسید: **به میهمانی می‌روید؟ بله! همگی با هم؟** پاسخ شنید مگر چند نفریم: **من هستم و برادرم، برادر و زن برادرم، حاجی محمد و خوج محمد و هفت نفری که دنباله روی او هستند (روی هم می‌شدند ۱۴ نفر)**<sup>۹۳</sup> یا می‌گویند: **من هستم و یارم، فاطمه نساء، زن رضی و دخترم (کلفت‌ام)**.<sup>۹۴</sup>

رشت خوابه رک *xābə rək*، رگ خواب هم می‌گویند و باور دارند ضربه خوردن به این قسمت سر، موجب مرگ آنی می‌شود (دره کوره = پاشنه‌ی در).

۸۹. در کلا چاه خممام رشت، و روستاهای همجوار، ۱۳۵۳.

۹۰. سیره پیازه زرخنه *sira piyāzə zərxane*، به ... (فلان) *bəkunə* (نام شخص برده می‌شد) / *ona hara bu. Dövane una hara bu*. رشت شادروان حاجیه خانم زهرا بشرا، مادر نگارنده، ۱۳۳۵. در ضمن زرخنی *zarx.ani* هر چیزی که به‌عنوان مزه با غذا خورده شود، معنی می‌دهد، بیشتر خطایی است به سیر و پیاز و ترب،

۹۱. صاحب‌خانه میمانه تاخنا ناشتی *sāb.xānə tāxət.ə mēman. anašti* / *biništi* / *bid ta* من بامویم / *xudətəno xānə .yə* بی‌بید، تا من بامویم / *mən bamo.bim* / *ta šuma bu . šoyid.i* تا شوما بوشویدی / *mən farəšəm bə.xānə* من فاره‌سم به‌خانه

۹۲. در فشتکه‌ی خممام رشت، ۱۳۵۴ و روستاهای اطراف.

۹۳. منم و می‌براره *mənəm u mi bərarə* / *mi bərarə*، زن براره ... *mi bərar.e zən.be* حج مامد و خوج مامدو ... *haj.maməd.u xuj.ma...* / *haf nəfərəm* هفت نفرم دونبال دویو *dumbāl dubō*

۹۴. منم و می یاره *mənəm.u mi yāre* / *fətmə nəsə* فاطمه نساء رضی زنا می کوره

۱۳۳۵. *rezi zəna mi kore*، رشت، شادروان حاجیه خانم زهرا بشرا و خانم حوریه انصاری

۹۵. در اسالم تالش و بسیاری از روستاهای این بخش، ۱۳۵۵.

۹۶. در مالد، مال فجان و روستاهای اطراف سیاهکل، ۱۳۵۴.

۹۷. *əšta, yin mā tāna xaša* / *ešta yan.mā* تنه خشا / در سسار صومعه (صوما) سراه این باور در اکثر نقاط گیلان وجود دارد.

۹۸. در دیله‌ی هشتر تالش و روستاهای همجوار، ۱۳۵۳.

۹۹. حضرت محمد (ص)، منبع پیشین، ص ۵۲۷

۱۰۰. حاضری- غذایی که نیاز به پختن ندارد. غذای آماده



مورد علاقه در وجه اول، دوغ محلی و در گذشته شربت‌ها بود. ماهی به سبب رودخانه‌ها و مرداب و دریای در دسترس، خیلی مورد علاقه‌ی گیلکان است به‌ویژه ماهی سفید، آن‌گاه کولی، مرغ و بعد گوشت گوسفند و گوشت گاو که خوردنش در سال‌های اخیر بیشتر شده است.

گرچه به نظر می‌رسد که بحث در مورد غذاها می‌باید در همین جا دنبال شود، زیرا این بخش به میهمان و میهمان‌داری و مرحمت میزبان ارتباط تنگاتنگ دارد، اما دنبال کردنش سبب طولانی شدن این مقال می‌شود و این کلیات نیز برای خالی نماندن عریضه آورده شده است.

### استقبال از میهمان

از دیگر آداب میهمان، استقبال از عزیزی از راه رسیده و میهمانی ارجمند است که سخت مورد احترام و توجه میزبان باشد از جمله کارهای پسندیده‌ای که، اروپاییان از ایرانیان فرا گرفته‌اند<sup>۱۵</sup> و این از بدایع رفتار مؤدبانه و از روی نزاکت ایرانیان است هیچ مردمی در عالم، بهتر از ایرانی‌ها، با رسم میهمان‌نوازی از غریبه‌ها، با نزاکت و ادب در خانه‌ی خود، آشنایی ندارند.<sup>۱۶</sup>

غالباً میزبان گاه با زن و فرزندانش تا جلوی در خانه به استقبال میهمان می‌رود و با گفتن جملات دلپسند و خوش آمدگویی‌های مؤدبانه او را وارد خانه کرده و پیشاپیش خود به اتاق پذیرایی می‌برد و فروتنانه او را بر صدر می‌نشاند و خود بر فرودست می‌نشیند و به احوال‌پرسی می‌پردازد. در میهمانی‌ها، دورتر یا نزدیک‌تر نشستن به بزرگتران مجلس، نشانه‌ی فروتنی و بزرگ‌منشی شخص است. بنابر حس فروتنی، شخص تازه وارد غالباً فروتر از حد خود می‌نشیند و تنها اصرار و تعارف است که می‌تواند او را در مقام خود در مجلس بنشاند. نزدیکی به شخص والا مقام نشسته بر صدر مجلس با اجازه‌ی او و دیگر افراد حاضر در میهمانی، به‌دست آوردن شأن والا و در خور احترام، برای افراد تازه وارد است. میهمانان عالی‌قدر و نام‌آور و بزرگ‌منش را در گذشته، حتی تا بیرون دروازه‌ی شهر نیز پیشواز می‌کردند وقتی مسافری بخواهد بر آنان وارد شود، پیش از آمدن او، تا بیرون شهر، یا فاصله‌ی دوری از خانه به پیشوازش می‌روند و این رسم، بیشتر جنبه‌ی تشریفات دارد و ناشی از مهر و یگانگی است.<sup>۱۷</sup>

را گفت، چون میهمان از راه می‌رسد و اندکی می‌نشیند، او را ترغیب به بازدید از باغ میوه‌ی همجوار خانه کند و به خوردن انواع میوه‌های فصل و دارد (نعل کند) پسر کدخدا چنان کرد، مدتی مراد حاصل شد. چندی بعد میهمان رندی از راه رسید و پسر کدخدا او را به دیدن باغ دلگشا و خوردن میوه تشویق کرد. میهمان که انتظار پذیرایی جانانه‌ای را داشت، چون به باغ میوه رسید، از هر آنچه ترش و اشتهابرانگیز بود خورد و اشتهای بی‌انتهاش را تا حد کمال برانگیخت. چون سفره گسترده و طعام نهادند، میهمان دست به سوی مرغ بریان برد و کدخدا سرگشته، آرنج به پهلوی پسر کوفت که: نادان مگر نعل‌اش نکرده‌ای؟! پسر که از آن ضربه‌ی دردناک بی‌تاب شده بود، در گوش پدر گفت: نعل‌اش کرده‌ام که چنین شتابان، چهار نعل می‌تازد!

در گیلان که قوت غالب مردم در گذشته پلو بود و در انواع مختلف پخته می‌شد، انواع خورشت‌های خوش‌مزه نیز سفره‌ی مردم این سامان پر نعمت و برکت را رنگین می‌کرد. اما نان در این خوان متنوع و اشتهابرانگیز، جای نداشت. گیلانی از دیرباز معتقد بود که قوت آش به اندازه‌ی برپای ایستادن، قوت نان تا آستانه‌ی در و قوت پلو، تارفتن به خراسان است.<sup>۱۸</sup> ازین روی پلو در انواع‌اش، سخت مورد علاقه‌ی گیلکان بود و هست که به‌صورت کته، دمی<sup>۱۹</sup> و چلو، آبکش<sup>۲۰</sup>، پخته می‌شود. برای غذای روزمره که در هر سه نوبت پلو بود، بیشتر کته می‌پختند و چلو ویژه‌ی پذیرایی از میهمان، یا به اصطلاح، مجلسی بود و با آمیختن‌اش با خوردنی‌های دیگر، به رنگ‌ها و طعم‌های مختلف پخته می‌شد و می‌شود.<sup>۲۱</sup> نوشیدنی‌های

۱۰۱. آش تا به پانیناس / âs tā bə.pā isan نان، تا در آستان / nān tā dər.āstan پلا، تا خوراسان / pəla tā xurāsān متلی که از ارزش و اهمیت پلو در غذای گیلکان خبر می‌دهد. جمعی از مردم گیلان تا همین سه دهه‌ی پیش هر سه نوبت غذای شبانه روز را پلو می‌خوردند و مردم جلگه‌نشین، حتی بیشتر نان‌ها و شیرینی‌هایشان را از آرد برنج می‌پختند و می‌پزند و نان گندم خوراک مردم کوهستان‌های گیلان بود که خود گندم می‌کاشتند و آسیاب آبی برای آرد کردن آن داشتند.

۱۰۲. دمی پلا / dēmi pəla برنج را چند بار می‌شویند و به مقدار کافی نمک و آب در آن می‌ریزند و می‌پزند. گاه پس از دم کشیدن، اندکی کره یا روغن حیوانی بر آن می‌افزایند.

۱۰۳. آب‌کش پلا / āb.kəš pəla بعد از شستن برنج، آن را در دیگ آب جوش و نمک می‌ریزند. بعد از آن که اندکی نرم شد، برنج نیم‌پز را با آب جوشانش در صافی چلو خالی می‌کنند و رویش آب می‌ریزند تا لعاب برنج شسته شود. آن گاه، در دیگی آب و روغن و زعفران یا زرد چوبه می‌ریزند و بعد از گرم شدن، برنج نیم‌پز لعاب زوده را در این دیگ می‌ریزند و مقداری آب زعفران روی پلو می‌ریزند و با گذاشتن دم کن و درپوش، در دیگ را می‌بندند و می‌گذارند تا با بخار و گرمای حاصله، به خوبی بپزد.

۱۰۴. مورچه پلا / morčə pəla = گندس پلو، که گاه کشمش در روغن داغ غلتانده، بر آن می‌افزایند / کشمیش پلا / kəšmīš pəla = کشمش پلو، که خرمای در روغن داغ برشته شده هم در آن می‌ریزند / سبزی پلا / səbz.i pəla = سبزی پلو / سفید پلا / šifid pəla / شیر پلا / šir pəla / اشپل پلا / āšpal pəla / باقالی پلا / baqālī pəla با باقالی مازندارانی خام تازه که خلال شده باشد می‌پزند (اشپل پلا = پلوی سرد را در روغن حیوانی برشته می‌کنند و شبت خشک و خاویار بخارپز ماهی شور بر آن می‌افزایند).

برای دانستن نحوه‌ی پختن انواع غذاهای گیلانی رک . به هنر آشپزی در گیلان، خانم زری خاوری (مرعشی)، آشنیانه‌ی کتاب، تهران، ۱۳۶۶، و طبایخی گیلان، طبیح محلی گیلانی، گردآورنده فروغ‌نیا، به اهتمام خانم فهیمه اکبر (مسئول کمیسیون هنری جمعیت راه نو)، گیلان. بدون تاریخ انتشار.

۱۰۵. سرپرستی سایکس، ۱۳۳۶ سفرنامه‌ی ژنرال سرپرستی سایکس، ص ۳۲۶.

۱۰۶. هنری پاتینجر، منبع پیشین، ص ۲۴۳.

۱۰۷. ادوارد براون، منبع پیشین، صص ۱۸۷ - ۱۸۸.



سفرش، به خیر و راحتی و تندرستی بگذرد. بوسیدن قرآن کریم توکل به پروردگار بی‌همتا و پاشیدن (قربان کردن) آب، آرزوی هرچه زودتر بازگشتن مسافر یا میهمان و روشن شدن راهی بود که در پیش داشت.

### خفه می‌سازد اگر ... !! ( ممان به دراکونی )<sup>۱۰۹</sup>

عزت و احترام میهمان به قولی دست خودش است، که سنگین بیاید و رنگین بنشیند و سبک برود. نه آن که به قول تهرانی‌ها **کنگر بخورد و لنگر بیاندازد** و عرض خود ببرد و زحمت میزبان را فراهم کند. پاره‌ای از میهمانان به‌واقع سورچرانند و به سبکی نفس جان‌بخش می‌آیند اما درنگ بیهوده‌شان میزبان در مانده را چنان دچار خفگی می‌کند که برای بازدم، متوسل به حیل‌های ملیحی می‌شود که شاید میهمان دریابد و زحمت را رحمت کند و خانه را خلوت (میهمان سه روز است و هرچه بیشتر شد، صدقه است و میهمان باید پس از سه روز، تغییر جا بدهد).<sup>۱۱۰</sup>

میهمان آمده بود و نمی‌رفت، زمستان بود و کم کمک آذوقه‌ی ذخیره‌ی خانه، در کلبه‌ی تنگدستی میزبان، در پذیرایی از میهمان که دام شریک خانواده و از بیلاق آمده بود، به‌پایان می‌رسید. مرد و زن خانواده، به دور از چشم کودکان، تمهیدی اندیشیدند و قرار جنگی زرگری را در حضور میهمان گذاشتند تا بلکه متوجه طول اقامتش و عسرت میزبان بشود و عزم رفتن کند. فردا بر سفره‌ی ناهار، مرد از شوری یا بی‌طعمی خورش کدبانوی خانه ایراد گرفت. کار بگو مگوی عادی به مشاجره‌ی طولانی کشید. زن میزبان، مشتی پلو برداشت در حضور میهمان بر سفره کوید و با عصبانیت فریاد کشید که: **ای میهمان خانه، تو را قسم می‌دهم به این برکت هزار دانه، که امروز بخوری و فردا بروی به خانه، بگو تا بدانم، این خورش شور یا بی‌مزه است؟** میهمان در مانده که مجال بازگشت به بیلاق را نداشت و منظور از راه افتادن جنگ زرگری میزبان با زنش را دریافته بود، دانه‌ای از پلوی افشاند بر سفره را برداشت و در دهان نهاد و گفت: **ای صاحب‌خانه، به همین برکت هزار دانه، که از الآن بخورم و تا بهار بمانم در این خانه، دست پخت زن خانه نه شور است و نه بی‌مزه.** به این ترتیب به آنان فهماند که به این زودی قصد رفتن ندارد و بیهوده وقت خود را صرف جنگ زرگری

### بدرقه کردن میهمان

بر مجموعه‌ی شگفتی‌آفرین آداب میهمان‌نوازی ایرانیان، باید رسم بدرقه کردن را نیز افزود؛ که قدمتی در خور تحسین دارد و هنوز در گیلان، بخش‌هایی از آن پای برجا مانده است. در بسیاری اوقات به‌هنگام عزیمت میهمان و یا هر عزیز دیگری که به راهی دور می‌رود، میزبان به بدرقه می‌رود موقع بدرود من با میزبانم، باشگفتی تمام دیدم که خدمتکاران میزبان مشغول آماده کردن چیزهایی هستند که بر من نامعلوم است. روی یک سینی بزرگ فلزی، اشیای نامتجانسی قرار گرفته بود. یک آینه، کاسه‌ای آب، که چند گل نرگس در آن شناور است. یک ظرف آرد و یک ظرف پر از شکر پنیر و یک جلد قرآن هم آوردند و به من تعلیم دادند که ابتدا جلد قرآن را ببوسم، بعد دستم را در آب و آرد فرو کنم و به‌صورت نوکر سال‌خورده‌ای که سینی را در دست داشت بمالم، سپس از زیر قرآن رد شوم و بدون نگاه کردن به پشت سرم، سوار اسبم شوم. در مقابل نگاه‌های حاکی از رضایت و شادمانی حاضران، همه‌ی این کارها را انجام دادم. وقتی سوار اسب شدم، در میان هیاهوی کسانی که سفری سالم و خوش برایم آرزو می‌کردند، صدای آب را شنیدم که بر زمین ریخته شد. من نمی‌دانم سرچشمه‌ی این آیین از کجاست، در دیگر کشورها هم نظیر آن را ندیده‌ام. ظاهراً ویژه‌ی ایرانی‌هاست.<sup>۱۰۸</sup>

این رسم و عادت هنوز در میان گیلانیان وجود دارد، اما نه به تمام و کمال و به همان ترتیبی که براون در سال ۱۲۶۶ خورشیدی در تهران دید. امروزه حداقل این بدرقه، بوسیدن و رد شدن از زیر قرآن کریم و پاشیدن ظرفی آب پشت سر میهمان بر زمین و آرزوی سفری خوش برای او و دعا کردن در حقیقت است.

در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰، در روستای اشکلک رحیم آباد رودسر و بسیاری از روستاهای منطقه، به جای آب، کاسه‌ی کوچکی برنج نیم دانه می‌آوردند و مشتی از آن پشت سر مسافر می‌پاشیدند که سفرش به خیر و پر برکت و بی‌خطر باشد و بقیه‌ی کاسه‌ی برنج را بعد از رفتن مسافر، صدقه می‌دادند. باور بر این بود که پرنندگان آن دانه‌های در راه خدا و در بدرقه‌ی میهمان افشاندن را می‌خورند و به جان میهمان یا مسافر دعا می‌کنند که

۱۰۹. میهمان (مراحم) از خانه به در کردن mēman bā dera kudān

۱۱۰. حضرت محمد (ص)، منبع پیشین، ص ۴۰۰

۱۰۸. منبع پیشین



به همین مختصر بسنده شده و شرح آن در کتاب داستان‌های گیلکان خواهد آمد.

در بسیاری اوقات، روستاییان در فصل کشت و کار، به ویژه شالی‌کاران در موقع شالی‌کاری، پایان نیمه‌ی اول فروردین تا نیمه‌ی اول خرداد، به سبب مشغله‌های کشت، حوصله‌ی چندانی برای میهمان‌نوازی ندارند. مگر آن‌که میهمان برای یآوری آمده باشد. زیرا میهمانی که نمی‌تواند با صاحب‌خانه در گرم‌گرم کشت یآوری کند و انتظار پذیرایی هم دارد، بخشی از نیروی کار میزبان را به هدر می‌دهد و از انجام کارهای ضروری‌تر از پذیرایی باز می‌دارد. به ویژه آن‌که روستایی جماعت در فصل کشت شالی، هزینه‌های گزافی بر دوش دارد که گاه برای فراهم کردنش دچار دردسر می‌شود. ازین روی در زمان کار در شالی‌زار، میهمان غیر یاور و بی‌کاره را نمی‌پسندد و در این باره می‌گوید: **بهار خویشی ندارم، تابستان خویشی ندارم، پاییز و زمستان از هر طرف خویشان فرا می‌رسند.**<sup>۱۱۸</sup> یا به لحنی دیگر می‌گوید: **باغ شفتالو داریم، اینک حوصله داریم، تابستان تنها می‌خواهیم و زمستان رفیق (میهمان) داریم.**<sup>۱۱۹</sup> یا، **زمستان تنها می‌خواهیم و تابستان رفیق (میهمان) داریم.** به هر تقدیر، میهمان از هر گروه و دسته‌ای که باشد، اگر جانب تعادل را نگه دارد و پذیرایی‌اش تحمیلی بر میزبان نباشد، تا مدتی از احترامی ویژه در نزد همه‌ی اهل خانه برخوردار است. جای مخصوص خود را دارد و غذای ویژه برایش مهیا می‌شود و احترامش به جاست. اما اگر از حد و اندازه‌های تجاوز کند و موقعیت صاحب‌خانه و وسعش را در نظر نگیرد، بی‌گمان موجب دردسر و مزاحمت می‌شود و از نظر می‌افتد و همه تلاش می‌کنند که به صورتی محترمانه، عذرش را بخواهند و دست به سرش کنند.

### درباره‌ی میهمان‌بدانیم

دراشکور رحیم آباد رودسر، زمانی که میهمان صاحب‌قدر یا بسیار عزیزی می‌رسید و میزبان رمه‌دار و مرفه، دوست می‌داشت که از وی به بهترین وجه ممکن پذیرایی و مراتب علاقه‌ی قلبی خود را به وی ابراز کند، برایش بزغاله‌ای

۱۱۸. **بهار ندارم خویش/ تاوستن ندارم خویش/ پاییز و زمستان دارم/ چه پس و چه پیش اسطلک لشت نشای رشت.**

۱۱۹. **شفتالی باغ داریم / سفتالی باغ داریم / الن دوماغ داریم** alan dumâq darim / **زمتون تنها خوسیم** zəməstōn tanha xusim / **تاوستون رفاق داریم** tavastōn refâq darim (ولم خشک رود لشت نشای رشت، ۱۳۵۳، آقای حسین میرزاپور ولعی) شاید این گله‌ای از سر دلنگی روستاییانی است که در گرم‌گرم کار از دوستان شهرنشین مددی به آنان نمی‌رسد. اما در فصل گل‌گشت و تماشا که گرم‌گرم (تاب) کار شالی‌زار فروکش می‌کند، از هر سو بی‌برایشان میهمان خوانده و ناخوانده فرا می‌رسد و یازمستان‌های ملال‌آور و هنگام بی‌کاری کسی به سراغشان نمی‌رود. اما تابستان‌ها همه به بهانه‌ی خیرگیری از آنان، برای استفاده از هوای خوب و گل‌گشت در طبیعت، به روستا می‌روند.

برای راندن میهمان پررو نکنند<sup>۱۱۱</sup> و بیشتر، در اندیشه‌ی پذیرایی باشند.

زن صاحب‌خانه از اقامت طولانی میهمان به جان آمده بود، بر سر سفره دست بر پشت گربه کشید که: **ای گربه‌ی فیروزه، میهمان یک روز، دو روزه.** میهمان که قصد رفتن نداشت دست بر سر و گوش گربه کشید و همان‌طور که لقمه‌ای کله گربه‌ای را می‌بلعید، گفت: **ای گربه‌ک پر خط و خال، میهمان تا بهار در این خانه می‌ماند.**<sup>۱۱۲</sup>

برای رد کردن میهمان مزاحم، نیت می‌کنند و نوک کفشش را به طرف در خروجی خانه می‌گذارند.<sup>۱۱۳</sup> ازین روی وقتی میهمان می‌آید، باور دارند بلافاصله پس از ورود و یا در حضورش نباید کفش میهمان را به طریق گفته شده جفت کرد، مگر زمانی که میهمان عزم رفتن کند. در آن صورت، جفت کردن و پیش پایش قرار دادن نوعی اعزاز و احترام و بزرگداشت میهمان است.

انداختن تکه‌ای زغال چوب در کفش میهمان پرچانه و مزاحم،<sup>۱۱۴</sup> یا ریختن اندکی فلفل سیاه کوبیده در کفشش، عذر میهمان را خواستن است.<sup>۱۱۵</sup> گاه با این عمل می‌خوانند: **تلخی و سوزش سیر و پیاز، حواله‌ی میهمان شود و او را بدواند که به خانه‌ی خود برود و رفع زحمت کند.**<sup>۱۱۶</sup> باور دارند تأثیر ریختن نمک در کفش چنین میهمانی چنان است که به دل شوره بیفتد و برخیزد و راهی شود.<sup>۱۱۷</sup> درباره‌ی خلاص شدن از دست میهمان پر زحمت و پرچانه و دیرخیز، در گیلان مطایبه‌های شیرین و داستان‌های گوناگونی وجود دارد که در این مقال برحجم نوشته می‌افزاید، ازین روی

۱۱۱. در روستاهای حومه‌ی رشت، **آی میمانه خانه** ay mēmanə xānə / **ترا به هه برکنه میزار دانه** Təra bə ha bərkəta hizār danə / **کی ایمر بوخوری** ki imru buxuri / **فردا بیچی به‌خانه** fərda biši bə xānə / **بوگو بیدینم** bugu bīdīnəm / **ا-خا توق شوره؟** a qatōq šura / **ای صاحبیه خانه** ay sahībə xānə / **به هه برکنه میزار دانه** bə ha bərkəta hizār danə / **کی از الن بوخورم تا بهار، شومه خانه ...** ki az alan buxorəm tā bəhār ... / **ا قاتوق نه شوره نه ایچ** a qatōq na šura na apč / **شومه خا** šume xā

۱۱۲. در خورتاب سرای رحیم آباد رودسر **ای پیچاکه فیروزه** ay pičakə firuzə / **ممون به روز دو روزه** mēmōn bə ruz du ruzə / **ای پیچاکه پورخطه خال** ay pičakə pur xəttə xāl / **ممون هیسا تا خوده بهار** mēmōn hisa ta xudə bəhār

در چماقستان املش **(فیروزه فیروزه، ممون به روز دو روزه / میهمان: ای پیشی به فیتنه به سر** ay pičayə fiṭnə bə sər / **ممون هیسا** mēmōn hisa / **تا مایه دیگر** tā māyē digər / **ای پیشی به فیتنه به سر** ay pičayə fiṭnə bə sər / **ممون خوبه،**

در بالا رودپشت لنگرود **ای پیچایه هرو وارو** ay pičayə haru varu / **ممون خوبه،** یه رو دو رو **meymōn xobə yəru duru** / **ای گربه‌ی هر وارو** / **میهمان برای یک روز و دو روز خوب است و میهمان که قصد رفتن نداشت پاسخ داد: ای پیچایه پشم به سر** ay pičayə pašəm bə sər / **میمان خوبه، ما سراسر** meymōn xobə mā sərəsər / **ای گربه پشم به سر/ میهمان برای تمام ماه خوب است، اما سحرگاه بی‌آن‌که با صاحب‌خانه خداحفاظی کند پیش‌تر از همه برخاست و پی کار خود رفت.**

۱۱۳. در گنجی محله‌ی تالش، ۱۳۵۳. مردم این روستا بیشتر آذری زبانند اما تالشی نسب.

۱۱۴. در شهر فومن و روستاهای حومه، ۱۳۵۴.

۱۱۵. در ضیابر صومعه (صوما) سرا، شفت و بسیاری از روستاهای گیلان، ۱۳۵۳ ← ۱۳۵۸.

۱۱۶. در نشروءکول سنگر رشت، اما به جای جمله‌ی **اونا هرا بودووانه** می‌گویند **روخان کولا بودووانه** ruxān.kōla bu.dovan.ə / **بر ساحل بلند رود بدواند.**

۱۱۷. در بهمبر صومعه (صوما) سرا و روستاهای همجوار، ۱۳۵۳.



**دوکودیدی** و بدین ترتیب عذر می‌خواست.

**سو - آدا هوا و ساک و اچه مهمونا، خئن ترسن،**<sup>۱۲۸</sup> از هوای روشن شده (پس از باران) و میهمان خنده رو (چانه گشاده) باید ترسید. **میهمان که خنده رو باشد صاحب‌خانه خود بگیرد.**<sup>۱۲۹</sup>

**ممان بازی (=پلاپته بازی)**<sup>۱۳۰</sup> میهمان بازی (بازی پلو پختن) از بازی‌های دختر کوچولوها و در حقیقت نوعی تقلید از زندگی بزرگتران است. دختران همبازی به دو گروه میهمان و میزبان تقسیم می‌شوند و تقلید به میهمانی رفتن و پذیرایی کردن از میهمان را در می‌آورند.

**ممان، ممانا نتانه بی دینه، صاب‌خانه، هر دو**<sup>۱۳۱</sup> میهمان، چشم دیدن میهمان را ندارد و صاحب‌خانه، هر دو را. **نوخورم! نوخورم! دوکون بنه سردا به،**<sup>۱۳۲</sup> نمی‌خورم! نمی‌خورم! بگریز بگذار سرد شود. با این که دلش می‌خواهد که بخورد، اما تعارف می‌کند و به گمان آن که از چنگش بیرون نرود، ادامه می‌دهد: بگریز، بگذار سرد شود. این جمله را به آدم‌های تعارفی می‌گویند.

**نوخورمک و پا نوشورمکا، واترسن**<sup>۱۳۳</sup> از میهمانی که می‌گوید: نمی‌خورم و (میهمانی) که پای نمی‌شوید، باید ترسید، زیرا تعارفشان ازین که نمی‌خورند و پای نمی‌شویند که به وثاق میزبان بیایند، سرزبانی است. چون وارد شدند و نشستند، دیگر رفتنی نیستند و چون به خوردن دست گشادند، بیش از همه می‌خورند.

**واکنه مهمون، بلای خدای (جانۀ بلای)**<sup>۱۳۴</sup> میهمان خسته، بلای خدا داده است (بلای جان است) زیرا که تیمارداری و پذیرایی‌اش مشکل‌تر و طول‌ماندندش در سرای میزبان بیشتر خواهد بود.

**یه وار بومه مهمونی، سلطونی / دوار بومه مهمونی، مهمونی / سووار بومه مهمونی، دربونی**<sup>۱۳۵</sup> یک‌بار به میهمانی آمدی، سلطانی / دوبار آمدی به میهمانی، میهمانی / سه بار آمدی میهمانی، دربانی .

**بوخور و دوار،**<sup>۱۳۶</sup> بخور و بگذر. گاه می‌گویند: **احمد**

۱۲۸. su. â. da havâ . sak.vaçê mehmôn.a. xân- tarsên . ک. مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم، نوشته‌ی محمود پاینده‌ی لنگرودی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۱.  
 ۱۲۹. علی اکبر دهخدا، امثال و احکم  
 ۱۳۰. pala pôte bâzi . (رشت).  
 ۱۳۱. mēmân mēmân.a.nə.Tane bi.dinâ Sâb.xânê ha .do . (رشت).  
 ۱۳۲. nu . xurəm . nu .... du.kun bə.nə.sərd.a .bə . (رشت).  
 ۱۳۳. nu.xurəm.ek-u pā nu.šurəm.e.k.a.v.taresen . (رشت).  
 ۱۳۴. vakata mehmôn balâ.ya xudây ، برای اطلاعات بیشتر ر. ک. محمد بشرا، منبع پیشین، ص ۱۳۴.  
 ۱۳۵. ya.var.bumae mehmôn.i.sulton.i du . v... bu ... me ..... mehmôn.i Su . (رشت).  
 ۱۳۶. v ... bu ... me ... dar.bôn.i buxur .u . davâr . (رشت).

می‌کشت که تا آن موقع پشمش را نچپیده بودند<sup>۱۲۰</sup> و سحرگاه برای صبحانه، عسل تازه از کندو می‌آورد.<sup>۱۲۱</sup> به جز این، انواع غذاهایی را که ویژه‌ی مردم کوه‌نشین و رمه‌دار گیلان بود، می‌پخت و میهمان را به تماشای مناطق دیدنی و چشمه‌سارها و آبشارها و گرمه‌ها و بقعه‌های متبرکه می‌برد، تا احساس غربت نکند و دل خوش باشد.

زود حاضر شدن مدعو در میهمانی، نشانه‌ی فروتنی (سر سوبوکی)<sup>۱۲۲</sup> و احساس محبت و دوستی‌اش نسبت به میزبان است.

دیر حضور یافتن دعوت شده، بدون عذری موجه در میهمانی، نشانه‌ی غرور (سرسنگینی = کله خوسی)<sup>۱۲۳</sup> اوست. اگر میهمان به خواست خود در پذیرایی و نظم و ترتیب جشن و میهمانی شرکت کند، نشانه‌ی یگانگی و هم‌دلی او نسبت به میزبان است. اما به کار واداشتن میهمان از سوی میزبان نادرست و غیر منطقی و به لحنی، ننگ میزبان است. در نهج‌الفصاحه از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است **سبک‌عقلی مرد آنست که میهمان خویش را به خدمت گیرد.**<sup>۱۲۴</sup>

**هر چی در خوانه، پیش مهمانه**<sup>۱۲۵</sup>، هرچه در سفره (وثاق) داری، میهمان را با همان پذیرایی کن **هیچ کس نباید آن‌چه را که قدرت ندارد، به تکلف برای میهمان فراهم کند.**<sup>۱۲۶</sup>

### اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها

**سره بجا به آب دوکودن**<sup>۱۲۷</sup>، برنج سرانه (سهم کسی) را به آب کردن. کسی را به ناهار یا شام دعوت کردن **برنج سرانه‌ات را به آب کرده‌ام.** برای هریک از افراد خانواده یا میهمان که می‌باید برای غذا خوردن بر سفره حاضر شوند، در هر نوبت پیمان‌های برنج در دیگ می‌ریختند (سره برنج) که بعد از شستن و پختن، سهم او بر سر سفره بود. در عالم یگانگی و از تعارف گذشته، وقتی به کسی می‌گفتند برنج سرانه‌ات را به آب کرده‌ام **تی سره برنجا به آب دوکودم،** دیگر تعارف جایز نبود و مدعو می‌باید دعوت را بپذیرد.

گاه کسی که به صرف غذا فراخوانده می‌شد به میزبان می‌گفت **ان‌شاءالله وقت بسیار است، برنج سرانه‌ام را در خانه به آب کرده‌اند می سره بجا به خانه به آب**

۱۲۰. du.ârd.naxur.də buza. ĕə . (کیارمش رحیم آباد رودسر، ۱۳۵۵).  
 ۱۲۱. gərmə asəl این عسل بسیار خوش طعم است و موم‌اش زیر دندان نمی‌ماند و در دهان ماند خود عسل فوری آب می‌شود (همان روستا، همان سال).  
 ۱۲۲. sər subuk.i بیشتر نقاط گیلان.  
 ۱۲۳. klləxusi = sər singini = بزرگی طلب  
 ۱۲۴. حضرت محمد (ص)، منبع پیشین  
 ۱۲۵. har.ĕi dər xânê pišə mēmân.ə . (رشت).  
 ۱۲۶. حضرت محمد (ص)، منبع پیشین  
 ۱۲۷. sərə bəja bæb dukudan . (رشت).



## منابع

۱. برون، ادوارد (۱۸۸۰)، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه‌ی ذبیح الله منصوری، کانون معرفت، تهران.
۲. پولاک، ادوارد، سفرنامه‌ی پولاک، ترجمه‌ی کیکاووس بن جهاننداری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.
۳. کاظمی، اردشیر، دیلمان در گذرگاه تاریخ، تهران، فرادید، ۱۳۷۹.
۴. ابن اسفندیار (بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، ۶۱۳ هـ.ق) تصحیح عباس اقبال، تاریخ طبرستان، کلاله‌ی خاور.
۵. سرهنگ گاسپار دروویل (۱۸۱۰) سفرنامه‌ی دروویل، ترجمه‌ی جواد محبی، بنگاه گوتمبرگ، تهران، ۱۳۳۷.
۶. دلاواله، پیتر، سفرنامه‌ی پیتر دلاواله، (قسمت مربوط به ایران)، ترجمه‌ی دکتر شجاع الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.
۷. سفرنامه‌ی ژنرال سرپرستی سایکس: ده هزار میل در ایران، ترجمه‌ی حسین سعادت نوری، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۶.
۸. عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۳.
۹. کشاورز، کریم، گیلان، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۷.
۱۰. نهج الفصاحه (فراز ۲۵۲۰)، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۵۶.
۱۱. رنه دالمانی، هانزی (۱۸۸۰/م) از خراسان تا بختیاری، ترجمه‌ی فروشی، امیرکبیر و ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵.
۱۲. پاتینجر، هنری (۱۸۱۰)، مسافرت سند و بلوچستان، ترجمه‌ی شاپور گودرزی، کتاب‌فروشی دهخدا، تهران، ۱۳۴۸.



**گوراب، بوخور و دوار، خطاب به میهمانی است که** تنها برای سورچرانی به میهمانی می‌رود و بلافاصله پس از خوردن غذا و انجام پذیرایی، محل میهمانی را ترک می‌کند. در فرهنگ مردم گیلان، این کار ناپسند شمرده می‌شود. گیلانیان دوست دارند میهمان به اندازه‌ی کافی در نزدشان بنشینند و با میزبان از هر دری سخن بگوید.<sup>۱۳۷</sup>

**سال آور، میهمانی که دیربه دیر به دیدار خویشاوندان و** دوستان و آشنایان می‌رود، سال آور به درختانی می‌گویند که یک سال در میان به اندازه‌ی کافی میوه می‌آورند.

**بفرما بزنی، میهمان زیاده<sup>۱۳۸</sup> خوش باشد بگوئی، میهمان** زیادست. خلق و خوی خوش میزبان و میهمان‌پذیری‌اش، در معاشرت‌هایش با دیگران تأثیرگذار است. میزبان باید گشاده‌دست و خوش تعارف باشد.

**بفرما نزه، سوفرا کولانا،<sup>۱۳۹</sup> بفرما نزده، سفره را به** کول گرفت. نهایت درجه‌ی پررویی میهمان از راه رسیده را می‌رساند.<sup>۱۴۰</sup>

**میهمان کی سرده پلا بخایه، با گمچ اونه و بجانبه،<sup>۱۴۱</sup>** میهمانی که پلوی سرد بخواهد، با کماجدان سفالین نزدش بگذار. در بیان مورد پسند بودن میهمان کم توقع.<sup>۱۴۲</sup>

**سو هگیته هوا و لب (گاز) واچه میمانا با ترسن،<sup>۱۴۳</sup>** از آسمان ابری روشن شده به گاه باریدن و میهمان متبسم (خندان) باید ترسید، زیرا که روشن شدن هوای بارانی، پیوسته نشانه‌ی باز شدن و رفع بارندگی نیست. میهمان متبسم هم ممکن است کنگر بخورد و لنگر بیاندازد و میزبان را دچار دردسر کند (اسماعیل گوا بر رودسر)

**میمانه امون اونه دسه، شون صابخانه دس،<sup>۱۴۴</sup> آمدن** میهمان به اراده‌ی اوست و رفتنش به اراده‌ی میزبان. هرچه میزبان خوش‌مشرّب و دست و دل‌باز باشد و خوب پذیرایی کند، میهمان ممکن است دیرتر دل بکند و طول اقامتش در منزل میزبان بیشتر باشد.<sup>۱۴۵</sup>

۱۳۷. مرخال شفت، ۱۳۵۳

۱۳۸. ba.fərmā bəzən.i meymān zi.yādə

۱۳۹. bəfərmā nəze sufra kol.a.na

۱۴۰. مالفجان، سیاهکل، ۱۳۴۵.

۱۴۱. mēman ki sər.d.ə pəla bə.xayə bā . gəməj.un.ə- Vija bə.ne

۱۴۲. رشت.

۱۴۳. su hagitə havā və ləb ( gaz ) va .čə meman .a ba .tərsən

۱۴۴. mēman.ə amon un.ə dəs.ə šōn sāb .xān.ə dəs

۱۴۵. رشت.